

دوران تدارک و انجام
انقلاب سوسیالیستی اکتبر

﴿٧﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۱۲/۱۵ (۲۰۰۸/۰۳/۰۵ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@tele2.se، melh9000@yahoo.com و melh9000@comhem.se

- مطالب ذیل ادامه مطالب توزیع شده بخش تحت عنوان «دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر» پس از رساله تحت عنوان «طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانکها و اقداماتی که بدین مناسبت ضروریست» میباشد.

حجت. ب

صفحه

فهرست

- ۲۲- پرسشهایی از نمایندگان کنگره کشوری ارتش درباره ترخیص ارتش ۳
- ۲۳- چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟ ۴
- ۲۴- اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده ۱۳
- ۲۵- طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان ۱۶
- ۲۶- در خصوص تاریخچه مسئله صلح نامیمون ۱۷
- ۲۷- تزه‌های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق آمیز ۱۸
- ۲۸- میهن سوسیالیستی در خطر است! ۲۴
- ۲۹- عجیب و مدهش ۲۶
- ۳۰- در زمینه عمل ۳۲
- ۳۱- درس جدی و مسئولیت جدی ۳۴
- زیرنویس ها ۳۹
- توضیحات ۳۹

۲۲- پرسش هائی از نمایندگان

کنگره کشوری ارتش

در باره ترخیص ارتش

۱. آیا امکان اینکه آلمانها در آینده نزدیکی به تعرض آغاز کنند کم است یا زیاد:
الف) از نقطه نظر امکان نفراتی و تکنیکی تعرض در زمستان؛
ب) از نقطه نظر حالت روحی توده سربازان آلمانی؛ آیا این حالت روحی قادر است مانع تعرض یا لااقل تأخیر آن گردد؟
۲. آیا میتوان این نکته را مفروض شمرد که آلمانها، در صورت قطع فوری مذاکرات صلح از طرف ما و اقدام فوری بتعرض از طرف سپاهیان آنها، بتوانند شکست قطعی به ما وارد سازند؟ آیا آنها قادر به تصرف پطروگراد هستند؟
۳. آیا میتوان بیم داشت که خبر قطع مذاکرات صلح روحیه هرج و مرج طلبی پردامنه ای در ارتش بوجود آورد و موجب فرار از جبهه گردد یا اینکه میتوان مطمئن بود که ارتش پس از این خبر هم با پافشاری جبهه را نگاه خواهد داشت؟
۴. آیا اگر تعرض آلمانها در اول ژانویه آغاز گردد ارتش ما از لحاظ جنگ آزمائی توانائی مقاومت در مقابل این تعرض را دارد و اگر ندارد، آنگاه پس از چه مدتی ارتش ما خواهد توانست در مقابل تعرض آلمانها مقاومت ورزد؟
۵. آیا ارتش ما در صورت تعرض سریع آلمانها میتواند با نظم عقب نشینی کند و توپخانه را حفظ نماید و اگر چنین است آیا مدت زیادی میتوان با چنین وضعی از پیشروی آلمانها به عمق روسیه جلوگیری کرد؟
۶. استنتاج کلی: آیا از نقطه نظر وضعیت ارتش شایسته است برای اطاله مذاکرات صلح کوشش شود یا اینکه بعلت الحاق طلبی آلمانها قطع خشونت آمیز انقلابی و بیدرنگ مذاکرات صلح بعنوان اقدام قطعی و مصممی که زمینه را برای امکان جنگ انقلابی فراهم میسازد مرجح است؟
۷. آیا شایسته است بلافاصله به تبلیغات شدیدی برضد الحاق طلبی آلمانها و تبلیغات برله جنگ انقلابی پرداخت؟
۸. آیا میتوان طی مدت بسیار کوتاهی (مثلاً ۵-۱۰ روز) از واحدهای نسبتاً وسیع ارتش عملیاتی پرسش بعمل آورد و پاسخ هائی برای پرسش های مذکور گرفت که حتی المقدور مطابقت بیشتری با مفاد آن پرسش داشته و حتی المقدور کامل باشد؟
۹. آیا میتوان امیدوار بود که خبر مربوط با الحاق طلبی آلمانها، اختلاف با اوکرائینها را

تضعیف و یا حتی همپیوستگی دوستانه نیروها را جایگزین آن سازد، یا اینکه باید انتظار داشت که اوکرائینها از دشوارتر شدن وضع ولیکاروسها برای تشدید مبارزه خود علیه ولیکاروسها استفاده نمایند؟

۱۰. اگر ارتش بتواند رأی دهد، در اینصورت آیا برله صلح فوری با شرایط الحاق طلبانه (از دست دادن کلیه مناطق اشغال شده)، با شرایطی که از لحاظ اقتصادی برای روسیه بینهایت دشوارست، رأی خواهد داد، یا اینکه برله منتها درجه تمرکز قوا برای جنگ انقلابی یعنی برله دفع آلمانها؟

تاریخ نگارش: قبل از ۱۸-۳۱) دسامبر ۱۹۱۷.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷ در قسمت دوم

کتاب «یادداشتهای انستیتوی لنین» بچاپ رسید.

۲۳- چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟

نویسندگان بورژوا پشته ها کاغذ در مدح رقابت و ابتکار فردی و سایر فضائل و مناقب عالیه سرمایه داران و نظام سرمایه داری سیاه کرده و میکنند. سوسیالیست ها را گناهکار میدانستند که مایل نیستند باهمیت این فضائل پی ببرند و «طبیعت آدمیزاده» را بحساب آورند. ولی در حقیقت امر سرمایه داری اکنون مدتهاست تولید فابریکی بزرگ و کلان، بنگاههای سهامی، سندیکاها و سایر انحصارها را جایگزین تولید مستقل کالائی نموده است، که در آن رقابت میتوانست به مقیاس کم و بیش وسیعی ابتکار، انرژی و جسارت اقدام را پرورش دهد. رقابت در شرایط این نوع سرمایه داری عبارتست از سرکوب بیسابقه و ددمنشانه روح ابتکار، انرژی و اقدام جسورانه توده های مردم، اکثریت عظیم مردم یعنی نودونه درصد زحمتکشان و نیز عبارتست از تبدیل مسابقه به شیادی مالی، خودکامی و خوش خدمتی در بین صدرنشینان نردبان اجتماعی.

سوسیالیسم نه تنها مسابقه را خاموش نمیکند، بلکه بعکس برای نخستین بار امکان میدهد آنرا واقعاً با یک دامنه وسیع و واقعاً در یک مقیاس توده ای بکار برند و اکثریت زحمتکشان را واقعاً بعرضه آنچنان فعالیتی بکشانند که در آن بتوانند خود را جلوه گر سازند، به استعدادهای خود میدان دهند و قرایح خود را که خلق منبع سرشار و دست نخورده آنست و سرمایه داری هزارها و میلیونها از آنرا لگدمال میکرد و فرو می کوفت و مختنق مینمود، آشکار سازند.

اکنون که قدرت در دست حکومت سوسیالیستی است، وظیفه ما سازمان دادن مسابقه است. آستانبوسان و کاسه لیسان بورژوازی سوسیالیسم را بمثابة یک سربازخانه متحد الشكل، بیروح و یکنواخت و بی صفا تصویر میکردند. چاکران کیسه پول و بندگان استثمارگران — یعنی حضرات روشنفکران بورژوازی — مردم را، که همانا در دوران سرمایه داری به جبرخانه و زندان کار بیحد و حساب و توان فرسا و زندگی نیمه گرسنه و فقر شدید محکومند، از سوسیالیسم «میتراسانند». نخستین گام در راه رهایی زحمتکشان از قید این جبرخانه، ضبط اراضی ملاکان، برقراری کنترل کارگری و ملی کردن بانکهاست. گام های بعدی عبارتست از ملی کردن فابریکها و کارخانه ها، سازمان دادن اجباری تمام اهالی در شرکتهای مصرف که در عین حال شرکتهای فروش محصولاتند و نیز عبارتست از انحصار دولتی بازرگانی غله و سایر مواد ضروری.

موجبات امکان ابراز ابتکار، مسابقه و اقدام جسورانه در یک مقیاس وسیع و حقیقتاً توده ای فقط اکنون پدید می آید. هر فابریکی که سرمایه دار را از آن برون افکنده و یا لااقل بوسیله یک کنترل حقیقی کارگری بر وی لگام زده اند، هر دهی که ملاک استثمارگر را از آن طرد کرده و زمینش را ستانده اند، اکنون و تنها اکنون عرصه ایست که در آن انسان اهل کار میتواند خود را نشان دهد، پشت خود را اندکی راست کند، قد برافرازد و خود را انسان حس نماید. پس از قرنهای زحمت برای دیگران و کار بنده وار در خدمت استثمارگران، اکنون برای نخستین بار امکان کار برای خود، و آنهم کار متکی بر کلیه پیشرفتهای تازه ترین تکنیک و فرهنگ بوجود آمده است.

البته، این تبدیل کار بنده وار به کار برای خود که بزرگترین تعویض کار در تاریخ بشر است، نمیتواند بدون اصطکاک، دشواری و تصادم و بدون اعمال قهر نسبت به مفتخواران سخت ریشه و آستان بوسانشان — انجام گیرد. در این باره هیچیک از کارگران توهمی ندارد: کارگران و دهقانان تهیدست، که در نتیجه سالیان دور و دراز کار شاق برای استثمارگران و تحمل هتاکهای و تحقیرهای بیشمار از طرف آنان و احتیاج شدید آبدیده شده اند، میدانند که برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران وقت لازم است. کارگران و دهقانان ذره ای هم دچار توهمات احساساتی حضرات جوجه روشنفکران، این فرومایگان «نوویا ژیزن» و غیره نیستند که بطرز خفقان آوری علیه سرمایه داران «فریاد میکشیدند» و علیه آنها «ژست ها می آمدند» و آنها را «میکوبیدند» تا همینکه کار به مرحله عمل و اجرای تهدیدات برسد، یعنی برکناری سرمایه داران جامعه عمل بپوشد، گریه و زاری سر دهند و مانند طوله سگ لگد خورده زوزه بکشند.

عمل سترگ تبدیل کار بنده وار بکار برای خود، به کاریکه در یک مقیاس عظیم، در

مقیاس سراسر کشور (و تا اندازه ای هم در مقیاس بین المللی و جهانی)، از روی نقشه تنظیم شده باشد – بجز اقدامات «جنگی» برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران – مستلزم بذل مساعی عظیم سازمانی و سازماندهی از طرف پرولتاریا و دهقانان تهیدست نیز هست. وظیفه سازمانی با وظیفه سرکوب جنگی بی امان برده داران دیروزی (سرمایه داران) و باند نوکران آنها – یعنی حضرات روشنفکران بورژوا – ارتباط ناگسستنی داشته و کل واحدی را تشکیل میدهد. برده داران دیروز و فرمانبران روشنفکرشان چنین میگویند و میاندیشند که آری ما همیشه سازمانده و رئیس بوده ایم، ما همیشه فرمان داده ایم و میخواهیم همینطور هم باقی بمانیم، ما از «مردم عامی» یعنی کارگران و دهقانان حرف نخواهیم شنید، از آنها اطاعت نخواهیم کرد و معلومات خود را به سلاح دفاع از امتیازات کیسه پول و سیادت سرمایه بر مردم بدل خواهیم نمود.

چنین است گفتار و اندیشه و کردار بورژواها و روشنفکران بورژوا. از نقطه نظر منفعت پرستانه، رفتار آنها مفهوم است: برای کاسه لیسان و ریزه خواران خوان ملاکان، برای کشیشان و میرزاها و منصبدارانی از تیپ قهرمانان داستانهای گوکل و «روشنفکرانی» که بلینسکی را منفور میداشتند نیز جدائی از نظام سرواژ «دشوار» بود. ولی کار استثمارگران و چاکران روشنفکر آنان خالی از امید است. کارگران و دهقانان مقاومت آنان را درهم میشکنند و گرچه این عمل را متأسفانه هنوز با استواری و قطعیت و بی امانی کافی انجام نمیدهند، ولی بهر جهت این مقاومت را درهم خواهند شکست.

«اینها» تصور میکنند که «مردم ساده»، کارگران «ساده» و دهقانان تهیدست از عهده انجام وظیفه سترگی که از نقطه نظر تاریخی – جهانی این کلمه حقیقتاً قهرمانانه است، یعنی وظیفه سازمانی که انقلاب سوسیالیستی به زحمتکشان محول نموده است، برنخواهند آمد. روشنفکرانی که به خدمت سرمایه داران و دولت سرمایه داری خو گرفته اند خود را تسلی داده و میگویند «بدون ما کارها از پیش نخواهد رفت». این حساب گستاخانه آنها درست در نخواهد آمد: افراد تحصیل کرده هم اکنون جدا شده و به خلق، به زحمتکشان گرویده بدرهم شکستن مقاومت نوکران سرمایه، یاری میرسانند. و اما قریح سازماندهی در بین دهقانان و طبقه کارگر فراوانست و این قریح تازه دارند از خود باخبر می شوند، از خواب برمیخیزند، بسوی کار عظیم و پرجوش و خلاق رو آور میگردند و مستقلاً دست بکار ساختمان جامعه سوسیالیستی میشوند.

یکی از عمده ترین و یا خود عمده ترین وظائف کنونی عبارتست از بسط هرچه بیشتر دامنه این ابتکار بالاستقلال کارگران و بطور کلی زحمتکشان و استثمار شوندهگان در رشته کار خلاق سازمانی. بهر قیمتی شده باید این خرافه کهنه، باطل، ناهنجار، پلید و رذیلانه را از

میان برانداخت که گویا امر کشورداری و اداره بنای سازمانی جامعه سوسیالیستی فقط از عهده باصطلاح «طبقات فوقانی»، فقط از عهده طبقات ثروتمند یا کسانی که مکتب طبقات ثروتمند را دیده اند ساخته است.

این یک خرافه ایست که پایه آن بر کهنه پرستی پوسیده و جامد فکری و عادت غلامانه و از آنهم بیشتر بر سودورزی پلید سرمایه دارانی متکی است که نفعشان در اینست که با غارتگری کشورداری و با کشورداری غارتگری نمایند. نه. کارگران دقیقه ای هم فراموش نخواهند کرد که به نیروی دانائی نیازمندند. اشتیاق خارق العاده ای که کارگران به امر تحصیل نشان میدهند و همانا اکنون نشان میدهند، ثابت میکند که از این لحاظ پرولتاریا راه خطا نمی پوید و نمی تواند هم بیوید. ولی کار سازماندهی از عهده کارگر عادی و دهقان باسواد و آدم شناس و دارای تجربه عملی نیز بر می آید. چنین افرادی در بین «مردم عامی» که روشنفکران بورژوا با تفرعن و بی اعتنائی از آنها سخن میگویند، فراوانند. چنین قریحی در بین طبقه کارگر و دهقانان منبع دست نخورده و بسیار سرشاری دارد.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمناکند» و هنوز با این واقعیت خو نگرفته اند که آنها اکنون طبقه حکمفرما هستند و هنوز بحد کافی قاطعیت ندارند. انقلاب نمیتوانست این صفات را بییکباره در بین میلیونها افرادی که گرسنگی و احتیاج آنها سراسر عمر بکار در زیر تازیانه مجبور میساخت، ایجاد کند. ولی نیروی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و جاننداری و شکست ناپذیری آن در همین است که این صفات را بیدار میکند، تمام موانع کهن را در هم میشکند، بندهای فرتوت را از هم میگسلد و زحمتکشانش را براه خلاقیت بالاستقلال زندگی نوین میاندازد.

حساب و کنترل - وظیفه اقتصادی عمده هر یک از شوراها نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، هر یک از شرکتهای مصرف، هر یک از اتحادیه ها یا کمیته های کار پردازی، هر یک از کمیته های فابریک و کارخانه و یا بطور کلی ارگانهای کنترل کارگریست.

مبارزه با عادت کهنه ای که افراد به موجب آن بمیزان کار و وسائل تولید از نظر یک انسان مقید نگریسته و در فکر این بودند که چگونه باید از زیر فشار بار زائد خلاص شد و لقمه ای هم شده از چنگ بورژوازی ربود - مبارزه ای ضروریست. این مبارزه را هم اکنون کارگران پیشرو و آگاه آغاز نموده و بنحوی قاطع دست رد بر سینه غریبه های محیط کارخانه میگذارند، که بخصوص در زمان جنگ تعداد آنها زیاد شده و اکنون هم میخواهند به فابریک خلق، به فابریکی که به مالکیت خلق در آمده است، با همان یگانه طرز تفکر سابق بنگرند، یعنی «لقمه بزرگتری برابیند و در برونند». تمام عناصر آگاه و پاکدامن و فکور در بین دهقانان و توده های زحمتکش در این مبارزه جانب کارگران پیشرو را خواهند گرفت.

حال که سلطه سیاسی پرولتاریا بوجود آمده و تأمین گردیده است، کنه اصلاحات

سوسیالیستی عبارت خواهد بود از حساب و کنترل، هر آینه این حساب و کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که قدرت عالیه دولتی هستند یا بدستور و با اختیاراتی که از طرف این قدرت تفویض میگردد انجام گیرد - حساب و کنترلی که جنبه همه جائی و همگانی و عمومی داشته باشد و کمیت کار و توزیع محصولات را تحت حساب و کنترل درآورد.

حساب و کنترلی که برای انتقال به سوسیالیسم ضرورت دارد، فقط میتواند توده ای باشد. فقط همکاری داوطلبانه و از روی وجدان و توأم با شور انقلابی توده های کارگر و دهقانان در امر حساب و کنترل بر ثروتمندان، شیادان، مفتخواران و اوباشان است که میتواند بر این پس مانده های جامعه ملعون سرمایه داری، بر این فضولات بشری، بر این اعضاء قطعاً گندیده و کرخ، بر این بیماری واگیر، بر این طاعون و جراحی که از سرمایه داری به سوسیالیسم ارث رسیده است، غلبه کند.

کارگران و دهقانان، زحمتکشان و استثمار شوندهگان! زمین، بانکها، فابریکها و کارخانه ها به مالکیت تمام مردم در آمده است! امر حساب و کنترل تولید و توزیع محصولات را خودتان بدست گیرید - راه نیل به پیروزی سوسیالیسم، وثیقه پیروزی آن، وثیقه پیروزی بر هرگونه استثمار و هر نوع احتیاج و فقر در این و فقط در این است! زیرا در روسیه غله، آهن، چوب، پشم، پنبه و کتان برای همه کفایت میکند، فقط باید کار و محصول را بدرستی تقسیم کرد، فقط باید این تقسیم را تحت کنترل جدی و عملی تمام مردم قرار داد و نه تنها در رشته سیاست بلکه در زندگی اقتصادی روزمره دشمنان مردم یعنی ثروتمندان، کاسه لیسان آنان و سپس شیادان و مفتخواران و اوباشان نیز پیروز گردید.

بر این دشمنان مردم، بر این دشمنان سوسیالیسم، بر این دشمنان زحمتکشان هیچگونه رحمی روا مباد. بپا به جنگ حیاتی و مماتی علیه ثروتمندان و کاسه لیسان آنان یعنی روشنفکران بورژوازی، بجنگ علیه شیادان و مفتخواران و اوباشان. هم اینها و هم آنها، هم اولیها و هم آخریها، برادران تنی، فرزندان سرمایه داری، نورچشمان جامعه اشرفی و بورژوائی هستند، جامعه ای که در آن مشتی ناچیز هستی مردم را به غارت می بردند، مردم را به سخره میگرفتند - جامعه ای که در آن فقر و نیاز هزاران و هزاران نفر را براه اوباشی و مزدور پیشگی و شیادی و فراموشی سجویه انسانی میانداخت، - جامعه ای که در آن ناگزیر این شوق در زحمتکشانشان پرورش می یافت که ولو از راه فریب هم شده از استثمار بگریزند، ولو برای یک دقیقه هم شده از زیر کار بیزار کننده طفره روند و خلاصی یابند و از هر راهی شده و بهر قیمتی شده لقمه نانی برابند تا گرسنه نمانند و خود و نزدیکان خود را نیمه گرسنه احساس نکنند.

ثروتمندان و اوباشان سرورته یک کرباسند، اینها — دو گروه عمده از طفیلیهای دست پروردهٔ سرمایه داری هستند، اینها — دشمنان عمده سوسیالیسم اند، این دشمنان را باید تحت نظارت خاص تمام اهالی قرار داد و بمحض کوچکترین تخلف از مقررات و قوانین جامعهٔ سوسیالیستی، باید بیرحمانه آنها را به کیفر رساند. کوچکترین اظهار ضعف، کوچکترین تزلزل و کوچکترین ابراز احساسات در این مورد بزرگترین جنایت در حق سوسیالیسم است.

برای اینکه زیان این طفیلی ها به جامعهٔ سوسیالیستی نرسد باید امر حساب و کنترل مقدار کار و تولید و توزیع محصولات را طوری سازمان داد که تمام مردم در آن شرکت داشته باشند، میلیونها کارگر و دهقان داوطلبانه، مجدانه و با شور انقلابی از آن پشتیبانی نمایند. و برای سازمان دادن باین حساب و کنترل که عملی نمودن آن برای هر کارگر و دهقان پاکدامن و فهیم و کاردان کاملاً میسر است و کاملاً از عهده وی ساخته است، باید قریح سازماندهی خود آنان، قریحی را که از درون خود آنان منشاء گرفته باشد، بعرضهٔ زندگی کشاند، باید برای نیل به موفقیت‌های سازماندهی حس مسابقه را در آنها برانگیخت و این مسابقه را به مقیاس تمام کشور براه انداخت؛ باید کارگران و دهقانان فرق بین مشورت گوئی ضروری از طرف یک فرد تحصیل کرده و کنترل ضروری از طرف کارگران و دهقانان «ساده» بر ولنگاری را که اینقدر در بین افراد «تحصیل کرده» عادیست، بروشنی درک نمایند.

این ولنگاری، لاقیدی، شلختگی، نامرتبی، شتابزدگی عصبی، تمایل تبدیل کار به مباحثه و کردار به گفتار، تمایل دست زدن بهر کاری و هیچ کاری را به سرانجام نرساندن — یکی از خواص «افراد تحصیل کرده» است که بهیچوجه ناشی از طبیعت نکوهیده و بطریق اولی بدطینتی نبوده، بلکه ناشی از مجموعهٔ عادات زندگی، شرایط کار آنان، خستگی مفرط، جدائی غیر عادی بین کار فکری و جسمی و غیره و غیره است.

در بین اشتباهات و نقائص و قصور انقلاب ما نقش آن اشتباهات و غیره که معلول این خواص اسفناک — ولی در لحظه فعلی ناگزیر — روشنفکران محیط ما و معلول فقدان کنترل کافی کار سازماندهی روشنفکران از طرف کارگران است، نقش کوچکی نیست.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمناکند» آنها باید از این بیم رهائی یابند و بدون شک خواهند یافت. بدون مشورت گوئی و دستوره‌های رهنمون افراد تحصیل کرده و روشنفکران و کارشناسان نمیتوان کارها را از پیش برد. هر کارگر و دهقان اندک فهیمی بوجه احسن این نکته را میفهمد و روشنفکران محیط ما نمیتوانند از کمی توجه و کمی احترام رفیقانه کارگران و دهقانان شکایت کنند. ولی مشورت گوئی و دستوره‌های رهنمون یک مطلب و سازمان دادن به امر حساب و کنترل عملی مطلب دیگرست. روشنفکران ای چه بسا مشورت های بسیار عالی و دستوره‌های رهنمون میدهند، ولی بهنگام عملی نمودن این مشورتها و دستورها، بهنگام

کنترل عملی این امر که گفتار به کردار تبدیل شود بحد مضحک و سفیهانه و رسوائی آوری «بی دست و پا» و ناتوان از کار در می آیند.

اینجاست که بدون کمک و بدون نقش رهنمون پراتیسیین های سازمانده که از بین «مردم»، از بین کارگران و دهقانان زحمتکش برخاسته باشند بهیچوجه کار از پیش نمیروند. «این خدایان نیستند که کوزه در کوره میپزند» — کارگران و دهقانان باید این حقیقت را محکمتر از هر چیز بخاطر بسپارند. آنها باید بدانند که اکنون حلال هر مشکلی کار عملی است و درست آن لحظه تاریخی فرا رسیده است که در آن تئوری به پراتیک تبدیل میشود، با پراتیک جان میگیرد، با پراتیک اصلاح میشود و با پراتیک واری میگردد و در آن این سخنان مارکس بویژه صدق میکند: «هر گام جنبش عملی مهمتر از یک دوجین برنامه است» — هر گامی در راه لگام زدن واقعاً عملی بر ثروتمندان و شیادان و تقلیل عده آنها و قرار دادن آنها تحت حساب و نظارت از یک دوجین استدلال نغز در باره سوسیالیسم مهمتر است. زیرا «دوست من، تئوری تیره فام ولی درخت جاودان زندگی سر سبز است» (۲۴۷)

باید مسابقه بین پراتیسیین های سازمانده را که از بین کارگران و دهقانان برخاسته باشند، ساز نمود. باید علیه هرگونه شیوه یک نهج و هرگونه کوششی برای مقرر داشتن یک شیوه یکنواخت از بالا، که اینقدر مورد تمایل روشنفکران است، مبارزه کرد. نه شیوه یک نهج و نه مقرر ساختن شیوه یکنواخت از بالا هیچیک هیچگونه وجه مشترکی با مرکزیت دموکراتیک و سوسیالیستی ندارد. بکار بردن تنوع در مورد جزئیات، خصوصیات محلی، در طرز برداشت کار، در شیوه های اجرای کنترل و در طرق نابودی و بی زیان نمودن طفیلی ها (یعنی ثروتمندان و شیادان، ولنگاران و قشقرق بازانی از میان روشنفکران و غیره و غیره) ناقض وحدت در نکات اصلی و اساسی و مهم نبوده بلکه موجب تأمین این وحدت است.

کمون پاریس نمونه سترگی را از آمیختگی ابتکار، استقلال، آزادی عمل و وسعت دامنه عمل توده ها با مرکزیت داوطلبانه و عاری از یک نهج نشان داد. شوراهای ما نیز از همان راه میروند. ولی آنها هنوز «بیمناکند» هنوز جولان نیافته اند و هنوز به کار نوین و با عظمت و خلاقه خود در رشته ایجاد نظام سوسیالیستی «اخذت» نگرفته اند. باید شوراهای با جسارت و ابتکار بیشتری دست بکار شوند. باید هر «کمون» — هر فابریک، هر ده، هر شرکت مصرف و هر کمیته کارپردازی، خود بمثابه سازمانده عملی حساب و کنترل کار و توزیع محصولات اقدام نمایند و با دیگران مسابقه بدهند. برنامه این حساب و کنترل، ساده و روشن و برای هرکس مفهوم و عبارت از اینستکه همه نان داشته باشند، همه کفش محکم داشته باشند و لباسشان ژنده نباشد، مسکن گرم داشته باشند، از روی وجدان کار کنند و حتی یک شیاد (و از آنجمله از زیر کار درورها) هم آزاد نگردد و در زندان باشد و یا از طریق کار

اجباری هر چه شاقتر کیفر بیند و حتی یک ثروتمند متخلف از مقررات و قوانین سوسیالیسم نیز نتواند از سرنوشت شیاد، که بحق باید سرنوشت ثروتمندان نیز باشد تن زند. «هر کس کار نمیکند، بگذار نخورد» – اینست فتوای عملی سوسیالیسم. اینست آنچه که باید عملاً به آن سر و صورت داد. اینست آن کامیابیهای عملی که «کمونهای» ما و سازماندهان ما از کارگران و دهقانان و بویژه روشنفکران باید بدان افتخار کنند (بویژه روشنفکران، زیرا روشنفکران بسیار عادت کرده اند و بیش از حد عادت کرده اند بدستورات کلی و قطعنامه های خود افتخار کنند).

برای امر حساب و کنترل عملی ثروتمندان، شیادان و مفتخواران باید از طرف خود کمونها و حوزه های کوچک ده و شهر هزاران شکل و شیوه تنظیم گردد و در عمل مورد آزمایش قرار گیرد. در اینجا تنوع – وثیقه حیات و ضامن موفقیت در نیل به هدف واحد عمومی است: تصعیه سرزمین روسیه از لوث وجود هر نوع حشرات موذی، از کک ها – شیادان، از سلس ها – ثروتمندان و غیره و غیره. در یک جا باید دهها ثروتمند، یک دوجین شیاد و نیم دوجین کارگیرا که از زیر کار در میروند (و بهمان طرز اوباشانه ای در میروند که بسیاری از حروفچینان پطروگراد و بویژه حروفچینان چاپخانه های حزبی در میروند) بزندان انداخت. در جای دیگر باید آنها را به مستراح پاک کنی واداشت. در جای سوم باید بهنگام خروج از زندان مجرد کارتهای زرد به آنها داد تا، مادامکه اصلاح نشده اند، مردم آنها را مانند افراد مضر تحت نظارت خود داشته باشند. در جای چهارم باید از هر ده نفر مفتخوار، یک نفر را تیرباران کرد. در جای پنجم باید شیوه های گوناگون را با هم درآمیخت و از راه مثلاً رهائی مشروط، باصلاح سریع عناصر قابل اصلاح از زمره ثروتمندان، روشنفکران بورژوا، شیادان و اوباشان نائل آمد. هر چه شیوه ها متنوعتر باشد بهمان نسبت هم تجربه عمومی بهتر و غنی تر خواهد بود، بهمان نسبت موفقیت سوسیالیسم مطمئن تر و سریعتر خواهد بود و بهمان نسبت پراتیک بطرز آسانتری بهترین شیوه های وسائل مبارزه را ایجاد خواهد نمود – زیرا فقط پراتیک قادر بایجاد است.

در کدام کمون، در کدام محله یک شهر بزرگ، در کدام فابریک و در کدام ده است که گرسنه نباشد، بیکار نباشد، ثروتمند مفتخوار نباشد، رذل پیشگانی از زمره نوکران بورژوازی، کارشکنانی که خود را روشنفکر مینامند نباشند؟ در کجا بیشتر کار انجام گرفته است برای اینکه بهره دهی کار بالا رود؟ برای اینکه خانه های نوساز خوبی برای تهیدستان ساخته شود و تهیدستان در خانه های توانگران جا داده شوند؟ برای اینکه هر طفل متعلق به خانواده تهیدست از لحاظ دریافت یک بطری شیر صحیحاً تأمین گردد؟ – اینهاست مسائلی که باید بر اساس آنها مسابقه بین کمونها، آبشین ها، مجامع و شرکتهای مصرف و تولید و شوراهای نمایندگان

کارگران، سربازان و دهقانان گسترش یابد. در چنین کاریست که قرایح سازماندهی در امر اداره کشور باید عملاً برجسته گردیده و بالا کشیده شود. از این قرایح در بین مردم فراوان است. فقط آنها را فرو کوفته اند. باید کمک کرد تا جولان گیرند. آنها و فقط آنها هستند که با پشتیبانی توده ها خواهند توانست روسیه و امر سوسیالیسم را نجات بخشند.

تاریخ نگارش: ۲۵-۲۸ دسامبر

سال ۱۹۱۷ (۷-۱۰ ژانویه سال ۱۹۱۸).

تاریخ انتشار: ۲۰ ژانویه سال ۱۹۲۰

در شماره ۱۷ روزنامه «پراودا»

بامضای، و. لنین.

مطلب فوق نشاندهنده این است که لنین از دست سرمایه داران و نوکران ابله شان بخاطر اعمال اخلاک‌گرانه، استثمارگرانه، غارتگرانه و جنایتکارانه آنان بسیار عصبانی و شاکی بود؛ بنا به همین دلائل تمامی آن دشنامهایی که صدرصد لایق سرمایه داران و نوکران ابله شان بوده است نثارشان کرد. این حقیقت را تاریخ ۸۰ ساله اخیر نیز نشان داد که بورژواها و نوکران ابله شان یعنی سیاست مداران طرفدار نظام سرمایه داری، کشیشان، آخوندهای مفتخوار و امثالهم جنایتکارانی بیش نیستند، و بخاطر منافع شخصی خود و حفظ نظام سرمایه داری که از قرنها پیش جزء برای غارتگری و استثمارگری سرمایه داران هدف دیگری را تعقیب نمیکنند از هیچ نوع جنایتی رو گردان نیستند. بنابراین همانطور که لنین بدون کوچکترین تزلزلی علیه مالکیت خصوصی مبارزه کرد، کارگران و زحمتکشان نیز باید با تمام قوا و بدون وقفه برای نابودی مالکیت خصوصی و یا نظام سرمایه داری که دلیل اصلی تمامی مشقاتی است که کارگران و زحمتکشان دچارش هستند در جهت برقراری مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید و زمین مبارزه کنند. یک شرط اساسی پیروزی حتمی کارگران و زحمتکشان بر نظام سرمایه داری ساختن سازمانهای اصلی طبقاتی (در شرایط فعلی مخفی) خود یعنی اتحادیه‌های حرفه‌ای، شوراهای و تشکل مسلکی (تشکل سوسیالیستی و کمونیستی و یا بعبارت دیگر مارکسیستی) است که بایستی با سازماندهی تشکل‌های کوچک مانند کمیته‌های ارتباطی و غیره مخفی برای پیشبرد و سازماندهی هر چه موفقتر تشکل‌های اصلی طبقاتی سازماندهی گردند. کارگران و زحمتکشان باید حداقل تشکل‌های طبقاتی خود را تا آن اندازه ای سازمان دهند که مطمئن باشند که میتوانند با زدن یک ضربه (یعنی اعتصابات سراسری و پاسخ نظامی به نیروهای نظامی و انتظامی مداخله‌گر احتمالی سرمایه داران) بر پیکر سازمانهای دولتی

بورژوازی، قدرت سیاسی را بچنگ می آورند و جامعه را با نظام تولیدی و توزیعی جدید یا سوسیالیستی هدایت خواهند کرد. بنابراین لازمه پیش بردن تمامی فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ساختن سازمانهای مربوط به همان نظام تولیدی و توزیعی اجتماعی (یعنی دولت) است که دربرگیرنده نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مربوطه است. نظام سرمایه داری نظام کهن اقتصادی است که دارای سازمانهای گوناگون و تکامل یافته با اعضای خو گرفته با این نظام هستند؛ مانند صاحبان زمین ها، صاحبان سرمایه ها، صاحبان بانکها و شرکتهای بیمه، کلیسایها، مساجد، قانونگذاران بورژوازی یا طبقه سرمایه داران، قضات بورژوازی، وکلای بورژوازی، ارتشی های بورژوازی، نیروهای پلیسی بورژوازی، زندان بانان بورژوازی، اعضای سازمانهای سیاسی گوناگون بورژوایی، رؤساء، اعضای اتحادیه های بورژواها و غیره (در یک کلام یعنی دولت بورژوازی)؛ که دائماً مشغول سرکوب کردن کارگران و زحمتکشان هم بشکل نظامی و هم به شکل تبلیغاتی برای فریب دادن و تخمیر آنان هستند. از اینرو برای نابودی این همه ارگانهای سرکوبگر موجود و یا بعبارت دیگر تغییرات عظیم تولیدی و توزیعی، یعنی تبدیل نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی بدون مبارزه قهرآمیز سازمانیافته و آگاه گری کمونیستی بسهولت ممکن نیست.

در کشورهای پیشرفته اقتصادی از جمله اروپا که کارگران و زحمتکشان اتحادیه های حرفه ای خود را سازمان دادند، رهبران کارگران و زحمتکشان، پیشروان کارگران و زحمتکشان و سوسیالیستها و کمونیستها میتوانند سریعتر نسبت به کارگران و زحمتکشان کشورهایی همچون ایران شوراهای کارگران و زحمتکشان را در جهت کسب قدرت سیاسی و خلع ید سرمایه داران از سرمایه ها و ثروتشان سازماندهی کنند. لذا کارگران و زحمتکشان هیچ نیازی به جر و بحث (که جز وقت تلف کردن چیز دیگری نیست) با طبقات حاکم را ندارند، بلکه نیاز به آگاه گری کمونیستی (بخصوص در مورد مالکیت) توده های کارگر و زحمتکش و سازماندهی شوراهای کارگران و زحمتکشان را دارند.

بنابر آنچه که فوقاً مطرح شد باید عکس العمل لنین در قبال اعمال نوکران ابله سرمایه داران که در جهت برقراری نظام سرمایه داری بخاطر منافع حقیرشان بوده که منجر به عقب ماندگی جوامع از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره شد را درک کرد. حجت برزگر✽

۲۴ _ اعلامیه حقوق مردم

زحمتکش و استثمار شونده (۲۴۸)

مجلس مؤسسان مقرر میدارد:

۱. الف) روسیه، جمهوری شوراهای نمایندگان، کارگران، سربازان و دهقانان اعلام میگردد. تمامی قدرت حاکمه در مرکز و محل ها باین شوراها تعلق دارد.
ب) جمهوری شوروی روسیه بر اساس اتحاد آزاد ملل آزاد بصورت فدراسیون جمهوریهای ملی شوروی تأسیس میگردد.
۲. مجلس مؤسسان که وظیفه اساسی خود را محو هرگونه استعمار فرد از فرد، برانداختن کامل تقسیم جامعه به طبقات، سرکوب بی امان مقاومت استثمارگران، استقرار سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در کلیه کشورها قرار داده است مقرر میدارد:
الف) مالکیت خصوصی بر زمین لغو میگردد. کلیه زمین با تمام ساختمانها، ابزار و آلات و سایر متعلقات به تولید کشاورزی دارائی عموم مردم زحمتکش اعلام میگردد.
ب) قانون شوروی در باره کنترل کارگری و در باره شورای عالی اقتصاد ملی، بمنظور تأمین حاکمیت مردم زحمتکش بر استثمارگران و بمثابه نخستین گام در راه انتقال کامل فابریکها، کارخانهها، معادن، راه های آهن و سایر وسائل تولید و وسائل حمل و نقل به مالکیت دولت کارگری - دهقانی، تأیید میگردد.
ج) انتقال کلیه بانکها به مالکیت دولت کارگری - دهقانی که یکی از شرایط رهائی توده های زحمتکش از زیر یوغ سرمایه است تأیید میگردد.
د) بمنظور امحاء قشرهای طفیلی جامعه، کار موظف همگانی معمول میگردد.
ه) بمنظور تأمین حاکمیت تام و تمام توده های زحمتکش و بر طرف ساختن هرگونه امکان احیاء قدرت حاکمه استثمارگران، فرمان داده میشود زحمتکشان مسلح شوند، ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان تشکیل گردد و طبقات توانگر بکلی خلع سلاح شوند.
۳. الف) مجلس مؤسسان با ابراز عزم راسخ برهاندن بشر از چنگال سرمایه مالی و امپریالیسم که در این جنگ، در این تبهکارانه ترین جنگها، زمین را غرقه بخون ساخته است، - تمام و کمال به سیاستی که از طرف حکومت شوروی اجراء می شود می پیوندند که عبارتست از: الغاء قراردادهای سری، برقراری وسیعترین روابط اخوت با کارگران و دهقانان ارتشهایی که در حال حاضر با یکدیگر در جنگند و نیز بهر قیمتی شده، نیل به یک صلح دموکراتیک بدون الحاق طلبی و بدون غرامات بین المللی از راه اتخاذ تدابیر انقلابی و بر اساس آزادی ملل در تعیین سرنوشت خویش.
- ب) بهمین منظور مجلس مؤسسان در گسست کامل از سیاست بربرمنشانه مدنیت بورژوازی که رفاه استثمارگران یک چند ملل برگزیده را بر بنیاد انقیاد صدها میلیون سکنه زحمتکش آسیا و بطور کلی مستعمرات و نیز کشورهای کوچک مبتنی میسازد اصرار میورزد.

مجلس مؤسسان سیاست شورای کمیسره‌های ملی را که استقلال کامل فنلاند را (۲۴۹) اعلام نموده و به خارج کردن سپاهیان از ایران (۲۵۰) پرداخته و آزادی ارمنستان را در تعیین سرنوشت خویش (۲۵۱) اعلام کرده است، تهنیت می‌گوید.

ج) مجلس مؤسسان قانون شوروی مربوط به الغاء وامهائی را که قرارداد آن از طرف کابینه‌های تزار، ملاکین و بورژوازی منعقد شده است، بمشابه نخستین ضربه بر پیکر سرمایه بین‌المللی بانکی و مالی می‌نگرد و اظهار اطمینان میکند که حکومت شوروی این راه را تا نیل به پیروزی کامل قیام بین‌المللی کارگران علیه یوغ سرمایه با پایداری ادامه خواهد داد.

۴. از آنجا که انتخاب مجلس مؤسسان بر اساس فهرستهای حزبی تنظیم شده قبل از انقلاب اکتبر انجام یافته و این هنگامی بود که مردم نمیتوانستند یکجا علیه استثمارگران قیام کنند و از تمام نیروی مقاومتی که استثمارگران در صورت دفاع از امتیازات طبقاتی خود بکار خواهند برد اطلاع نداشتند و هنوز عملاً بایجاد جامعه سوسیالیستی دست نزده بودند. لذا مجلس مؤسسان از بیخ و بن نادرست می‌شمارد که ولو از نقطه نظر صوری هم باشد با حکومت شوروی مقابله ورزد.

و اما در ماهیت امر مجلس مؤسسان برآنست که اکنون، یعنی در لحظه آخرین مبارزه خلق علیه استثمارگران خود - در هیچیک از ارگانهای حاکمه برای استثمارگران جایی نمیتواند وجود داشته باشد. قدرت حاکمه باید تمام و کمال و منحصرأ به توده های زحمتکش و نمایندگی تام‌الاختیار آنان یعنی شوراهاى نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان تعلق داشته باشد.

مجلس مؤسسان، در عین پشتیبانی از حکومت شوروی و فرامین شورای کمیسره‌های ملی، برآنست که وظائف وی با استقرار پایه های اساسی تجدید بنای جامعه بر بنیاد سوسیالیستی پایان میرسد.

در عین حال مجلس مؤسسان، ضمن مجاهدت در راه ایجاد اتحاد واقعاً آزادانه و داوطلبانه و لذا، بطریق اولی به هم فشرده و محکم بین طبقات زحمتکش تمام ملت‌های روسیه، وظیفه خود را به استقرار مبانی اساسی فدراسیون جمهوری های شوروی روسیه محدود مینماید و اینموضوع را بخود کارگران و دهقانان هر ملتی واگذار مینماید که در کنگره شوروی تام‌الاختیار خود مستقلاً تصمیم بگیرند که آیا مایلند در دولت فدراتیو و سایر مؤسسات فدراتیو شوروی شرکت کنند یا نه و بر روی چه اساسی حاضر باین شرکت هستند.

تاریخ نگارش: آغاز ژانویه سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: ۱۷- (۴) ژانویه سال

۲۵- طرح فرمان مربوط بانحلال

مجلس مؤسسان (۲۵۲)

انقلاب روسیه، از همان آغاز خود، شوراهاى نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را بمشابه سازمان توده ای کلیه طبقات زحمتکش و استثمار شونده و یگانه سازمان قادر به رهبری مبارزه این طبقات در راه رهائی کامل سیاسی و اقتصادی آنها، بمیان کشید.

طی تمام نخستین دوران انقلاب روسیه شوراها تکثیر می یافتند، رشد میکردند و استحکام می پذیرفتند و با تجربه خود از قید سودای خام سازش با بورژوازی و تأثیر فریبنده شکلهای پارلمانتاریسم بورژوا - دموکراتیک آزاد میشدند و عملاً باین نتیجه میرسیدند که رهائی طبقات ستمکش بدون گسست با این شکلها و با هرگونه سازشکاری غیر ممکن است. انقلاب اکتبر که تمام قدرت حاکمه را بدست شوراها داد چنین گسستی بود.

مجلس مؤسسان که بر اساس فهرست های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر انتخاب شده مظهر تناسب قدیمی نیروهای سیاسی و دورانیست که سازشکاران و کادتها بر سر کار بودند. مردم در آن زمان، هنگام رأی دادن به نامزدهای حزب اس ارها نمیدانستند بین اس ارهای راست یا طرفداران بورژوازی و اس ارهای چپ یا طرفداران سوسیالیسم کدام یک را برگزینند. بدین طریق این مجلس مؤسسان، که میبایست بر تارک جمهوری پارلمانی بورژوازی باشد، نمیتوانست سد راه انقلاب اکتبر و حکومت شوروی نگردد.

انقلاب اکتبر که قدرت حاکمه را بدست شوراها و از طریق شوراها بدست طبقات زحمتکش و استثمار شونده داد، استثمارگران را به مقاومت تا پای جان واداشت و در جریان سرکوب این مقاومت کاملاً آشکار نمود که خود سرآغاز انقلاب سوسیالیستی است. طبقات استثمار شونده ضمن تجربه یقین حاصل کردند که دوران پارلمانتاریسم کهنه بورژوائی سپری شده و با وظائف عملی ساختن سوسیالیسم بهیچوجه همساز نیست و آنچه قادر به غلبه بر مقاومت طبقات توانگر و بنیاد گذاری جامعه سوسیالیستی است مؤسسات عمومی ملی نبوده بلکه فقط مؤسسات طبقاتی (نظیر شوراها) است. هرگونه امتناعی که از تمامیت قدرت شوراها و جمهوری شوروی، که مردم بکف آورده اند، بنفع پارلمانتاریسم بورژوازی و مجلس مؤسسان بعمل آید، اکنون در حکم گامی به پس و ورشکستگی تام انقلاب کارگری و دهقانی اکتبر خواهد بود.

در مجلس مؤسسانی که پنجم ژانویه گرد آمده است، بحکم اوضاع و احوال مشروحه در

فوق، اکثریت به حزب اس ارهای راست یعنی حزب کرنسکی، آوکسنتیف و چرنف تعلق دارد لذا بالطبع این حزب امتناع کرد از اینکه پیشنهاد کاملاً دقیق و واضح و غیر قابل سوء تعبیر ارگان عالی حکومت شوروی یعنی کمیته اجرائیه مرکزی شوراها را مورد بحث قرار دهد و به برنامه حکومت شوروی، «اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده»، انقلاب اکتبر و حکومت شوروی تصدیق آورد. با این عمل خود، مجلس مؤسسان هرگونه رابطه ایرا با جمهوری شوروی روسیه قطع نمود. خروج فراکسیون بلشویکها و اس ارهای چپ که اکنون بطور قطع اکثریت عظیم شوراها را تشکیل میدهند و از اعتماد کارگران و اکثریت دهقانان برخوردارند، از چنین مجلس مؤسسان امری ناگزیر بود.

در عمل حزب اس ارهای راست و حزب منشویکها در خارج از دیوارهای مجلس مؤسسان به شدیدترین مبارزه علیه حکومت شوروی مشغولند، در روزنامه های ارگان خود مردم را آشکارا به سرنگون ساختن آن دعوت مینمایند، سرکوب مقاومت استثمارگران بوسیله نیروی طبقات زحمتکش را که برای رهائی از قید استثمار ضروری است خودسری و بی قانونی میخوانند، از کارشکنان خادم سرمایه دفاع میکنند و کار را بجائی رسانده اند که حتی برای ترور، که هم اکنون از طرف «گروههای نامعلومی» شروع باجرا آن شده است، شعارهای بی پرده میدهند. از اینرو واضح است که بخش باقیمانده مجلس مؤسسان، کاری که ممکنست انجام دهد، فقط استتار مبارزه عناصر ضد انقلابی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی است. لذا کمیته اجرائیه مرکزی مقرر میدارد:

مجلس مؤسسان منحل گردد.

تاریخ نگارش: ۶-۱۹۱ (ژانویه سال ۱۹۱۸).

تاریخ انتشار: ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸

در شماره ۵ روزنامه «ایزوستیای کمیته

اجرائیه مرکزی».

۲۶- در خصوص تاریخچه

مسئله صلح نامیمون

شاید بگویند اکنون وقت تاریخ نویسی نیست. آری، اگر در مورد مسئله ای بین گذشته و حال ارتباط ناگسستنی و بلاواسطه و عملی موجود نباشد، آنگاه می توان چنین ادعائی را جایز دانست. ولی مسئله صلح نامیمون، این صلح ماوراء شاق، آنچنان مسئله روزی است که

برای روشن ساختنش باید مکث نمود. بدینجهت است که من تزه‌های مربوط به این مسئله را که روز ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه ای مرکب از تقریباً ۶۰ نفر از برجسته ترین کارکنان پطروگرادی حزبمان قرائت نموده ام، بچاپ میرسانم.

اینک تزه‌های مزبور:

۸ ژانویه سال ۱۹۱۸

۲۷- تزه‌های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح

جداگانه و الحاق آمیز (۲۵۳)

۱. وضع انقلاب روس در لحظه فعلی چنانست که تقریباً تمام کارگران و اکثریت عظیم دهقانان بیشک جانبدار حکومت شوروی و انقلاب سوسیالیستی آغاز شده از طرف آنند. تا این حدود موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه تأمین است.

۲. در عین حال جنگ داخلی، که مولود مقاومت سبعانه طبقات توانگریستکه باحسن وجهی دریافته اند نبردی نهائی و قطعی در راه حفظ مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید در پیش دارند، هنوز به عالی ترین نقطه خود نرسیده است. پیروزی حکومت شوروی در این جنگ تأمین است ولی تا وقتی مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود، ناگزیر باز هم زمانی چند خواهد گذشت، ناگزیر باید بمیزان زیاد نیروی خود را متراکم ساخت و ناگزیر دوره معینی از فرو پاشیدگی شدید و آشفتگی در پیش خواهد بود که ناشی از هر نوع جنگی و بویژه جنگ داخلی است.

۳. از این گذشته مقاومت مزبور با شکلهای کمتر آکتیف و غیر جنگی خود یعنی کارشکنی، رشوه به ولگردان، رشوه به عمال بورژوازی که در صفوف سوسیالیست ها رخنه مییابند تا کار آنان را تباه گردانند، و غیره و غیره - مقاومتی چنان سرسخت در آمده و برای گرفتن شکلهای تا این درجه متنوع آنچنان استعدادی از خود نشان داده است که مبارزه با آن ناگزیر باز هم زمانی چند بطول خواهد انجامید و مشکل بنظر میرسد که صور عمده آن زودتر از چند ماه دیگر پایان رسد. و بدون غلبه قطعی بر این مقاومت پاسیف و مستور بورژوازی و هوادارانش موفقیت انقلاب سوسیالیستی محالست.

۴. سرانجام، معضلات سازمانی مربوط به اصلاحات سوسیالیستی در روسیه آنچنان عظیم و دشوارست که برای حل آنها نیز - با این وفور خرده بورژواهایی که رفیقان نیمه راه پرولتاریای سوسیالیستی هستند و با بالا نبودن سطح فرهنگ پرولتاریا - زمانی نسبتاً ممتد لازم است.

۵. رویهمرفته از تمام این کیفیات، بطور کاملاً صریحی این نتیجه بدست می آید که برای موفقیت سوسیالیسم در روسیه، مدت معینی که کمتر از چند ماه نباشد، لازمست که طی آن مدت حکومت سوسیالیستی باید کاملاً دستش باز باشد تا بتواند بر بورژوازی، ابتدا در کشور خویش، پیروز گردد و کار سازمانی توده ای وسیع و عمیقی را رو براه کند.

۶. باید اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی در روسیه مبنای هرگونه عمل تعیین وظائف بین‌المللی حکومت شوروی ما باشد، زیرا موقعیت بین‌المللی در چهارمین سال جنگ چنان است که لحظه احتمالی انفجار انقلاب و سرنگونی فلان یا بهمان دولت امپریالیستی اروپا (و منجمله آلمان) را محاسبه ناپذیر میسازد. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا باید فرا رسد و فرا نیز خواهد رسید. تمام امیدواری های ما در مورد پیروزی نهائی سوسیالیسم مبتنی بر این اطمینان و بر این پیش بینی علمی است. فعالیت ترویجی ما عموماً و ترتیب امر اخوت خصوصاً، باید تشدید و گسترش یابد. ولی اشتباه بود اگر بنای تاکتیک حکومت سوسیالیستی روسیه بر پایه تلاشهایی برای تعیین این نکته گذارده میشد که آیا در شش ماه آینده (یا در مدت کوتاه دیگری نظیر آن) انقلاب سوسیالیستی اروپا و بخصوص آلمان فرا خواهد رسید یا نه. از آنجا که تعیین این نکته بهیچوجه میسر نیست، لذا کلیه این قبیل تلاشها، از نظر عینی حکم یک قمار چشم بسته را پیدا خواهد کرد.

۷. مذاکرات صلح برست - لیتوفسک، در لحظه کنونی یعنی مقارن با ۷ ژانویه ۱۹۱۸، کاملاً روشن ساخته است که در دولت آلمان (که سایر دول اتحاد چهارگانه را در زیر لگام دارد) بدون شک حزب نظامی فائق آمده و هم اکنون در ماهیت امر روسیه در برابر اتمام حجت این حزب قرار گرفته است (و هر روز باید و ضروری است که ارائه رسمی این اتمام حجت را منتظر باشیم). این اتمام حجت بدینقرار است: یا ادامه جنگ و یا صلح الحاق آمیز یعنی صلح با این شرط که ما تمام اراضی تحت اشغال خود را مسترد داریم و آلمانها تمام اراضی تحت اشغال خود را حفظ کنند و غرامتی هم (ظاهراً در لفافه پرداخت مخارج نگهداری اسیران جنگی) بمیزان تقریباً ۳ میلیارد روبل، که باقسط در عرض چند سال پرداخت شود، به ما تحمیل نمایند.

۸. در برابر حکومت سوسیالیستی روسیه مسئله ای قرار دارد که حل تعویق ناپذیری را ایجاب مینماید و آن اینکه آیا صلح الحاق آمیز مزبور را اکنون بپذیرد یا اینکه فوراً بجنگ انقلابی پردازد. فی الواقع اینجا هیچ راه حل وسطی ممکن نیست. هیچ تمديد آتی دیگری ممکن نیست، زیرا ما تاکنون برای اطاله مصنوعی مذاکرات هر چه ممکن بوده و نبوده انجام داده ایم.

۹. هنگام بررسی دلالتی که بنفع جنگ بیدرنگ انقلابی آورده میشود ما قبل از همه باین

دلیل برمیخوریم که صلح جداگانه در حال حاضر، بطور ابژکتیف، سازش با امپریالیست های آلمان، «بند و بست امپریالیستی» و غیره خواهد بود و بالنتیجه چنین صلحی بمثابة گسستن کامل با اصول اساسی انترناسیونالیسم پرولتاری است.

نادرستی این دلیل بر همه کس عیان است. کارگران که در اعتصاب باخت می کنند و بشرایطی برای تجدید کار تن در میدهند که بزبان آنها و بصره سرمایه داران است، به سوسیالیسم خیانت نمی ورزند. به سوسیالیسم فقط کسانی خیانت می ورزند که شرایطی را که بحال بخشی از کارگران سودمند است با شرایطی که بحال سرمایه داران سودمند است مبادله مینمایند، فقط چنین سازشهایی از لحاظ اصولی جایز نیست.

کسی که جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگ تدافعی و عادلانه میخواند ولی در عمل از طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه پشتیبانی میشود و قراردادهای سری با آنان را از مردم پنهان میدارد، بسوسیالیسم خیانت میکند. ولی کسی که چیزی از مردم پنهان نمیکند و هیچگونه قرارداد سری با امپریالیستها نمی بندد و فقط در لحظه معینی، که برای ادامه جنگ نیرو ندارد، شرایط صلحی را امضاء می نماید که بصره ملت ضعیف نبوده بلکه بصره یک گروه امپریالیستها است، مرتکب کوچکترین خیانتی بسوسیالیسم نمی گردد.

۱۰. دلیل دیگری که بنفع جنگ بیدرنگ آورده میشود حاکی از اینستکه ما، با انعقاد صلح، از نظر عینی به عمال امپریالیسم آلمان مبدل میشویم، زیرا هم امکان میدهیم سپاهیان را از جبهه ما فارغ سازد و هم میلیونها اسیر در اختیارش میگذاریم و غیره و غیره. ولی نادرستی این دلیل نیز بر همه کس عیان است زیرا در لحظه حاضر جنگ انقلابی از نظر عینی، ما را بعامل امپریالیسم انگلیس و فرانسه بدل میسازد و نیروهای فرعی برای نیل به هدف در اختیارش میگذارد. انگلیسها به کرینگو سرفرمانده ارتش ما بی پرده پیشنهاد میکردند در صورت ادامه جنگ، در مقابل هر سرباز ما ماهیانه صد روبل بدهند. هر آینه ما یک کپک هم از انگلیس ها و فرانسوی ها نگیریم باز با بخود مشغول داشتن بخشی از ارتش آلمان، از نظر عینی به آنها کمک کرده ایم.

از این لحاظ ما در هیچیک از دو مورد نمیتوانیم تماماً از قید این یا آن ارتباط امپریالیستی برهیم، وانگهی واضح است که بدون سرنگون کردن امپریالیسم جهانی، نمیشود تماماً از قید این ارتباط خلاصی یافت. نتیجه صحیحی که از اینجا بدست می آید اینستکه از هنگام پیروزی حکومت سوسیالیستی در یکی از کشورها، باید مسائل را نه از نقطه نظر ارجحیت این یا آن امپریالیسم، بلکه منحصرأ از نقطه نظر تأمین بهترین شرایط برای نمو و تحکیم انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز گردیده است، حل نمود.

بدیگر سخن: تاکتیک ما اکنون نباید مبتنی بر این اصل باشد که کمک به کدامیک از دو

امپریالیسم در حال حاضر با صرفه تر است بلکه باید مبتنی بر این اصل باشد که از چه راهی صحیح تر و مطمئنتر میتوان امکان این امر را تأمین نمود که انقلاب سوسیالیستی تحکیم یابد یا لااقل تا زمانی که کشورهای دیگر بدان به پیوندند، در یک کشور پایدار ماند.

۱۱. میگویند مخالفین آلمانی جنگ، از گروه سوسیال دموکراتها، اکنون «شکست طلب» شده اند و از ما خواهش دارند به امپریالیسم آلمان گذشت نکنیم. ولی ما شکست طلبی را فقط در مورد بورژوازی امپریالیستی خودی قائل بودیم، اما پیروزی بر امپریالیسم غیر خودی را که از راه اتحاد صوری یا واقعی با امپریالیسم «دوست» بدست آید همیشه بمثابهٔ اسلوبی که از لحاظ اصولی غیر جایز و بطور کلی بیهوده است، رد کرده ایم.

لذا این دلیل فقط شق دیگر دلیل قبلی است. هر آینه سوسیال دموکراتهای چپ آلمان به ما پیشنهاد میکردند صلح جداگانه را برای مدت معینی بتعویق اندازیم و برآمد انقلابی را در آلمان در این مدت تضمین میکردند، آنگاه ممکن بود مسئله برای ما صورت دیگری پیدا کند، ولی چپ‌های آلمان نه فقط چنین چیزی را نمیگویند بلکه بالعکس رسماً اظهار میدارند: «تا جائیکه میتوانید ایستادگی کنید، ولی مسئله را به مقتضای اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی روس حل کنید، زیرا در مورد انقلاب آلمان هیچ چیز مثبتی نمیتوان وعده داد».

۱۲. میگویند ما ضمن یک سلسله از اظهارات حزبی آشکارا جنگ انقلابی را «وعده داده ایم» و انعقاد صلح جداگانه، خیانت به گفته خویش خواهد بود.

این نادرست است. ما میگفتیم که برای حکومت سوسیالیستی در عصر امپریالیسم «تدارک و اجراء» جنگ انقلابی امری ضروریست، (۱۹*) ما این را گفته ایم تا با پاسیفیسم مجرد، با تئوری نفی کامل «دفاع از میهن» در عصر امپریالیسم و بالاخره با غرائز بخشی از سربازان، که فقط در فکر جان خود بودند، مبارزه کرده باشیم، ولی ما متعهد نشده ایم که جنگ انقلابی را بدون درنظر گرفتن اینکه اقدام به آن در فلان یا بهمان لحظه تا چه اندازه امکان پذیر است، شروع نمائیم.

ما اکنون هم بدون شک باید در تدارک جنگ انقلابی باشیم. ما این وعده خود را انجام میدهیم، چنانچه تمام وعده هائی را که اجرای فوری آنها ممکن بوده است. بطور کلی انجام داده ایم: قراردادهای سری را فسخ کرده ایم، بکلیه ملتها پیشنهاد صلح عادلانه نموده ایم، مذاکرات صلح را بانواع و اقسام و چندین بار بتعویق انداخته ایم تا به ملتهای دیگر وقت پیوستن بدهیم.

ولی اینکه آیا میتوان هم اکنون، بیدرنگ به جنگ انقلابی پرداخت، مسئله ایست که آنرا باید با درنظر گرفتن شرایط صرفاً مادی قابل اجرا بودن این امر و منافع انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز شده است، حل نمود.

۱۳. با جمع بندی ارزیابی کلیه دلالتی که بنفع جنگ بیدرنگ انقلابی آورده میشود، باید به این نتیجه رسید که چنین سیاستی ممکن است با نیاز انسان بداشتن شوق نسبت به زیبایی و چیزهای نظر فریب و پرفروغ وفق دهد، ولی بهیچوجه تناسب ابژکتیف نیروهای طبقاتی و عوامل مادی را در لحظه جاری انقلاب آغاز شده سوسیالیستی بحساب نمی آورد.

۱۴. شک نیست که ارتش ما در لحظه فعلی و در هفته های نزدیک (و احتمالاً هم در ماههای نزدیک) مطلقاً قادر نیست با احراز موفقیت، تعرض آلمانها را دفع نماید؛ اولاً بعلت نهایت خستگی و فرسودگی اکثریت سربازان که با خرابی بیسابقه وضع خواربار و بی ترتیبی امر تعویض سربازان خسته و غیره همراه است؛ ثانیاً بعلت از کار افتادگی کامل اسبها که توپخانه ما را به نابودی حتمی محکوم مینماید؛ ثالثاً بعلت عدم امکان مطلق دفاع از کرانه های ریگا تا ره ول که به دشمن مطمئن ترین شانس را میدهد تا بخش باقیمانده لیفلاند (لیتوانی) و سپس استونی را تسخیر کند و بخش بزرگی از سپاهیان ما را از عقب دور بزند و بالاخره پتروگراد را تصرف نماید.

۱۵. وانگهی، در اینموضوع نیز هیچ شکی نیست که اکثریت دهقانی ارتش ما در لحظه حاضر بدون شک برله صلح الحاق آمیز نظر خواهد داد نه برله جنگ انقلابی بیدرنگ، زیرا کار تجدید سازمان ارتش بشیوه سوسیالیستی و ریختن واحدهای گارد سرخ در آن و غیره تازه آغاز شده است.

در شرایط دموکراسی نمودن کامل ارتش، جنگیدن برخلاف اراده اکثریت سربازان در حکم ماجراجویی خواهد بود و برای ایجاد یک ارتش سوسیالیستی کارگری - دهقانی واقعاً استوار و از لحاظ مرامی محکم هم حداقل ماهها وقت لازم است.

۱۶. دهقانان تهیدست روسیه قادرند از انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری طبقه کارگر است پشتیبانی نمایند ولی قادر نیستند بیدرنگ و در لحظه حاضر بجنگ انقلابی جدی بپردازند. بی اعتنائی به این تناسب عینی نیروهای طبقاتی در مورد مسئله مزبور، خطای مهلکی خواهد بود.

۱۷. بنابر این موضوع جنگ انقلابی در لحظه حاضر بدینقرار است:

هر آینه انقلاب آلمان در جریان ۳-۴ ماه آتیه در گیرد و پیروز گردد، آنگاه ممکن است تاکتیک جنگ بیدرنگ انقلابی به نابودی انقلاب سوسیالیستی ما منجر نشود.

ولی هر آینه انقلاب آلمان در ماههای نزدیک فرا نرسد، آنگاه جریان حوادث در صورت ادامه جنگ، ناگزیر این خواهد شد که شکستهای کاملاً شدید، روسیه را بانعقاد صلح جداگانه بمراتب بی صرفه تری مجبور خواهد ساخت و این صلح هم نه از طرف حکومت سوسیالیستی بلکه از طرف یکنوع حکومت دیگری منعقد خواهد شد (مثلاً از طرف بلوک رادای بورژوازی

با چرنوفی ها یا چیزی شبیه به آن). زیرا ارتش دهقانی که در اثر جنگ دچار فرسودگی تحمل ناپذیری شده است، پس از نخستین شکست ها – شاید هم نه پس از چند ماه بلکه پس از چند هفته – حکومت کارگری سوسیالیستی را سرنگون خواهد کرد.

۱۸. با چنین وضعی اگر ما، فقط به این حساب که انقلاب آلمان در یک آتیۀ کاملاً نزدیک و کوتاه و چند هفته ای شروع خواهد شد یا نه، سرنوشت انقلاب آغاز شده سوسیالیستی را در معرض برد و باخت قرار دهیم، تاکتیک بکلی غیر جایزی در پیش گرفته ایم. چنین تاکتیکی ماجراجویی خواهد بود. ما حق نداریم اینطور ریسک بکنیم.

۱۹. وانگهی اگر ما صلح جداگانه ای منعقد نمائیم انقلاب آلمان، از لحاظ مبانی عینی خود، بهیچوجه مواجه با دشواری نخواهد شد. شاید دود زهر شوینیسیم موقتاً آنرا ضعیف کند، ولی وضع آلمان بینهایت دشوار باقی خواهد ماند، جنگ با انگلستان و آمریکا بطول خواهد انجامید و امپریالیسم متجاوز از هر دو طرف بکلی و تا آخرین حد رسوا خواهد شد. سرمشق جمهوری سوسیالیستی شوروی در روسیه نمونه زنده ای برای خلق های کلیه کشورها خواهد بود و تأثیر تبلیغاتی و انقلابی کننده چنین نمونه ای عظیم خواهد بود. اینجا – نظام بورژوازی و جنگ غاصبانۀ دو گروه یغماگر، جنگی که تا آخرین حد برملا شده. آنجا – صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراها.

۲۰. ما با انعقاد صلح جداگانه، بحد اکثر میزانی که برای لحظۀ حاضر ممکن است از شر هر دو گروه متخاصم امپریالیستی خلاص میشویم و از خصومت و جنگ بین آنان – که بند و بست آنها را بر ضد ما دشوار میسازد – استفاده مینمائیم و برای دورۀ معینی دستمان باز میشود تا انقلاب سوسیالیستی را ادامه دهیم و محکم سازیم. تجدید سازمان روسیه بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا و بر اساس ملی کردن بانکها و صنایع بزرگ در شرایط مبادله طبیعی محصول بین شهر و شرکتهای روستائی مصرف دهقانان کوچک، امریست از لحاظ اقتصادی کاملاً ممکن، باین شرط که امکان کار صلح آمیز برای مدت چند ماه تأمین گردد و چنین تجدید سازمانی سوسیالیسم را، خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان، شکست ناپذیر خواهد ساخت و در عین حال برای ارتش سرخ نیرومند کارگری – دهقانی پایگاه اقتصادی استواری بوجود خواهد آورد.

۲۱. جنگ واقعاً انقلابی در لحظۀ فعلی، جنگی میتوانست باشد که جمهوری سوسیالیستی با هدف سرنگون ساختن بورژوازی سایر کشورها، با هدفی که بطور روشن مطرح و از طرف ارتش سوسیالیستی کاملاً تصدیق شده باشد، علیه کشورهای بورژوازی بدان دست زند. و حال آنکه در لحظۀ کنونی بلا تردید ما هنوز نمیتوانیم چنین هدفی را در برابر خود قرار دهیم. ما ممکن بود اکنون از نظر عینی بخاطر رهائی لهستان، لیتوانی و کورلاند بجنگیم. ولی هیچ

مارکسیستی، در صورتیکه با اصول مارکسیسم و بطور کلی سوسیالیسم قطع علاقه نکرده باشد نمیتواند اینموضوع را انکار کند که منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. جمهوری سوسیالیستی ما هر چه از دستش برمی آمد انجام داد و کماکان انجام میدهد تا به حق فنلاند و اوکراین و غیره در تعیین سرنوشت خویش جامه عمل بپوشاند. ولی در صورتیکه اوضاع و احوال مشخص طوری باشد که موجودیت جمهوری سوسیالیستی در لحظه حاضر - بر اثر تخطی از حق چند ملت (لهستان، لیتوانی و کورلاند) در تعیین سرنوشت خویش در معرض خطر واقع شود، آنگاه بدیهی است که منافع حفظ جمهوری سوسیالیستی بالاتر قرار میگیرد.

بدین سبب کسی که میگوید: «ما نمیتوانیم قرارداد صلح ننگین شرم آور و غیره را امضاء نمائیم و به لهستان و غیره خیانت ورزیم» متوجه نیست که با انعقاد صلح بشرط رهائی لهستان، فقط امپریالیسم آلمان را بیش از پیش بر ضد انگلستان، بر ضد بلژیک، صربستان و سایر کشورها تقویت خواهد نمود. صلح بشرط رهائی لهستان، لیتوانی، کورلاند از نقطه نظر روسیه صلح «میهن پرستانه» ای خواهد بود ولی بهیچوجه جنبه خود را بعنوان صلح با الحاق طلبان یعنی با امپریالیستهای آلمان، از دست نخواهد داد.

۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸، باین ترزا این قسمت را هم باید افزود:

۲۲. اعتصاب توده ای در اتریش و آلمان و سپس تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در برلن و وین و سرانجام آغاز تصادمات مسلحانه و تصادمات ۱۸-۲۰ ژانویه در خیابانهای برلن - همه اینها ما را به تصدیق این امر وامیدارد که انقلاب در آلمان آغاز شده است. از اینجا این نتیجه بدست می آید که ما میتوانیم هنوز برای یک دوره معین، مذاکرات صلح را بتعویق اندازیم و آنرا طولانی نمائیم.

روزنامه «پراودا»، شماره ۳۴، مورخه

۲۴ (۱۱) فوریه سال ۱۹۱۸ بامضاء:

ن. لنین

۲۸ - میهن سوسیالیستی در خطر است! (۲۵۴)

ما برای نجات کشور از پا افتاده و زجر کشیده خود از زیر بار مصائب جدید جنگی به بزرگترین فداکاری تن در دادیم و موافقت خود را با امضاء شرایط صلح (۲۵۵) پیشنهادی آلمانها به آنان اعلام نمودیم. فرستادگان ما عصر ۲۰- (۷) فوریه از رژیم بصبوب دوینسک

رهسپار شدند ولی تاکنون جوابی نیامده است. پیداست که دولت آلمان جواب را بتأخیر میاندازد و علناً خواهان صلح نیست. میلیتاریسم آلمان با اجرای دستور سرمایه داران کلیه کشورها، میخوهد کارگران و دهقانان روسیه و اوکرائین را مختنق سازد، زمین ها را به ملاکین، فابریکها و کارخانه ها را به بانکداران و قدرت حاکمه را به دستگاه سلطنت بازگرداند. ژنرالهای آلمان میخوهند «نظم» خود را در پطروگراد و کیف برقرار سازند. جمهوری سوسیالیستی شوراها در معرض بزرگترین خطرات است. تا لحظه ایکه پرولتاریای آلمان بپا خیزد و پیروز گردد وظیفه مقدس کارگران و دهقانان روسیه اینستکه از جمهوری شوراها در مقابل اردوهای آلمان بورژوازی امپریالیستی، فداکارانه دفاع نمایند. شورای کمیسرهای ملی مقرر میدارد: (۱) کلیه نیروها و وسائل کشور تماماً بامر دفاع انقلابی اختصاص داده شود. (۲) تمام شوراها و سازمانهای انقلابی موظفند از هر موضع تا آخرین قطره خون دفاع نمایند. (۳) سازمانهای راه آهن و شوراهائی که با آنها ارتباط دارند موظفند با تمام قوا مانع آن گردند که دشمن از وسائل و خطوط آهن استفاده نماید؛ هنگام عقب نشینی باید راهها را منهدم و ابنیه راه آهن را منفجر ساخت و آتش زد؛ تمام قطارها - واگونها و لکوموتیوها بی درنگ بصوب خاور، بعمق کشور فرستاده شود. (۴) تمام ذخائر غله و بطور کلی خواربار و نیز هر نوع اموال پرارزشی که بیم آن میروود بدست دشمن افتد، باید بی چون و چرا نابود گردد؛ نظارت بر این امر بعهده شوراهای محلی تحت مسئولیت شخصی صدرهای آن محول میشود. (۵) کارگران و دهقانان پطروگراد، کیف و کلیه شهرها و نقاط کوچک و قصبات و دهاتی که در خط جبهه جدید قرار دارند، باید گردانهائی برای حفر سنگر تحت رهبری کارشناسان نظامی بسیج نمایند. (۶) تمام افراد قادر بکار طبقه بورژوازی اعم از مرد و زن باید در این گردانها داخل شوند و تحت نظارت افراد گارد سرخ قرار گیرند؛ مقاومت کنندگان - تیرباران شوند. (۷) کلیه نشریاتی که با امر دفاع انقلابی مخالفت میورزند و جانب بورژوازی آلمان را میگیرند و نیز آنهائی که میکوشند از هجوم ایلغاریان امپریالیستی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی استفاده نمایند، توقیف می شوند؛ مدیران و کارکنان قادر بکار این نشریات برای سنگر کنی و سایر کارهای دفاع بسیج می گردند. (۸) عمال دشمن، سفته بازان، تالانگران، اوباشان، مبلغین ضد انقلابی، جاسوسان آلمانی در محل ارتکاب جرم تیرباران میباشند.

میهن سوسیالیستی در خطر است! زنده باد میهن سوسیالیستی! زنده باد انقلاب بین المللی

سوسیالیستی!

شورای کمیسرهای ملی

۲۹ - عجیب و مدهش

هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب ما در قطعنامه مصوبه ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ خود نسبت به کمیته مرکزی (۲۵۶) ابراز عدم اعتماد نموده و از تبعیت آن تصویبنامه های کمیته مرکزی «که با اجراء شرایط قرارداد صلح با اتریش - آلمان ارتباط خواهد داشت» - استنکاف ورزیده و در «توضیح نامه» ضمیمه این قطعنامه هم اظهار داشته است که «تصور نمیکند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل رفع باشد» (۲۰*).

در تمام این موضوع نه تنها هیچ چیز مدهش، بلکه هیچ چیز عجیب هم وجود ندارد. این یک امر کاملاً طبیعی است که رفقائیکه در مسئله صلح جداگانه اختلاف نظر شدید با کمیته مرکزی دارند کمیته مرکزی را شدیداً سرزنش مینمایند و در مورد ناگزیری انشعاب اظهار اطمینان میکنند. همه اینها حق کاملاً مشروع اعضاء حزب و کاملاً واضح است.

ولی یک چیز عجیب و مدهش است. «توضیح نامه ای» به قطعنامه ضمیمه شده است که متن کاملش از اینقرار است:

«هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو تصور نمیکند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل رفع باشد، و ضمناً این وظیفه را در برابر خود قرار میدهد که هم خود را مصروف اتحاد تمام عناصر کمونیست - انقلابی پیگیری بنماید که بطور یکسانی هم علیه هواداران انعقاد صلح جداگانه مبارزه میکنند و هم علیه کلیه عناصر معتدل اپورتونیستی حزب. از نظر مصالح انقلاب بین المللی ما صلاح میبینیم به امکان از دست رفتن حکومت شوروی، که اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد، تن در دهیم. ما کمافی السابق انتشار ایده های انقلاب سوسیالیستی را در کلیه کشورهای دیگر و اجرای قطعی دیکتاتوری کارگری و سرکوب بی امان ضد انقلاب بورژوازی را در روسیه وظیفه اساسی خود میدانیم».

ما اینجا روی آن کلماتی تکیه نموده ایم که... عجیب و مدهش است.

کنه مطلب در این کلمات است.

این کلمات تمام خط مشی نویسندگان قطعنامه را به یافه ای مبدل میسازد. این کلمات با وضوح خارق العاده ای ریشه اشتباه آنانرا آشکار میسازد.

«از نظر مصالح انقلاب بین المللی صلاح است به امکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در داده شود»... این عجیب است، زیرا حتی ارتباطی بین صغری و کبری وجود ندارد. «از نظر

مصالح انقلاب بین المللی صلاح است به شکست جنگی حکومت شوروی تن در داده شود» – ممکن است این تز صحیح یا ناصحیح باشد ولی نمیتوان آنرا عجیب دانست، این – اولاً.

ثانیاً: حکومت شوروی «اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد». این دیگر نه تنها عجیب بلکه بتمام معنی مدهش است. واضح است که نویسندگان قطعنامه در پیچ و خم کلاف سر در گمی گیر کرده اند. ناچاریم آنرا باز کنیم.

در مورد مسئله اول لابد منظور نویسندگان اینست که از نظر مصالح انقلاب بین المللی تن در دادن به شکست احتمالی در جنگ، که به ازدست رفتن حکومت شوروی یعنی پیروزی بورژوازی در روسیه منجر میگردد، صلاحست. نویسندگان قطعنامه، با بیان این فکر بطور غیر مستقیم صحت آنچه را که من در تزه‌های خود (مورخه ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ که در روزنامه «پراودا»ی ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ درج شده است) (۲۱*) گفته ام مشعر بر اینکه پذیرفتن شرایط صلح پیشنهادی آلمان منجر به شکست روسیه و سرنگون حکومت شوروی خواهد شد، تصدیق میکنند.

پس *La raison finit toujours par avoir raison* حق همیشه بر باطل غلبه می کند! مخالفین «تندرو»ی من یعنی مسکوئی ها که تهدید بانسحاب میکنند می بایست – بهمان دلیل که خود آنها علناً رشته سخن را بانسحاب کشاندند –، ملاحظات مشخص خود را نیز تا آخر بیان نمایند. همان ملاحظاتی که، افرادی که با کلی گوئی درباره جنگ انقلابی گریبان خود را خلاص میکنند، مسکوت گذاردنش را مرجح میدانند. تمام ماهیت تزه‌ها و براهین من (اینموضوع را هر شخصی که بخوهد با دقت تزه‌های مورخه ۷ ژانویه ۱۹۱۸ مرا بخواند تصدیق خواهد کرد) عبارت از تذکراتی است در باره لزوم پذیرفتن فوری و آنی صلح ماوراء شاق در عین تدارک جدی و همزمان یک جنگ انقلابی (و نیز بخاطر همین تدارک جدی). کسانی که به کلی گوئی در باره جنگ انقلابی اکتفا میورزیدند، در مورد ماهیت براهین من تماماً سکوت اختیار کرده اند یا اینکه متوجه آن نشده اند و یا نخواستند متوجه شوند. اینست که اکنون من باید از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود یعنی مسکوئی ها بمناسبت اینکه «توطئه سکوت» در باره ماهیت براهین من را شکستند تشکر کنم. مسکوئی ها اولین کسانی بودند که باین براهین پاسخ دادند.

و اما چگونه بوده است پاسخ آنان؟

این پاسخ حاکی از اعتراف به صحت برهان مشخص من بوده است: مسکوئی ها تصدیق کردند که آری، اگر ما در حال حاضر به نبرد با آلمانها تن در دهیم، واقعاً با شکست مواجه خواهیم شد (۲۲*). آری، شکست واقعاً به سقوط حکومت شوروی منجر خواهد گردید.

باز و باز هم: از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود، مسکوئیها، تشکر میکنم که به

«توطئه سکوت» در مقابل ماهیت براهین من یعنی همانا در مقابل تذکر مشخص من راجع به شرایط جنگ در صورتیکه ما فوراً به آن تن در دهیم، خاتمه دادند و بدون هراس صحت تذکر مشخص مرا تصدیق نمودند.

وانگهی رد براهین من که مسکوئی ها در ماهیت امر مجبور شدند صحت آن را تصدیق کنند از چه قرار است؟

از این قرار که از نظر مصالح انقلاب بین المللی باید به از دست رفتن حکومت شوروی تن در داد.

چرا مصالح انقلاب بین المللی این را ایجاب مینماید؟ اینجاست کنه مطلب، اینجاست تمام ماهیت استدلال برای کسانی که خواهند براهین مرا رد کنند. و اتفاقاً در مورد این مهمترین نکته اصلی و اساسی نه در قطعنامه و نه در توضیح نامه حتی یک کلمه هم گفته نشده است. تنظیم کنندگان قطعنامه برای آنچه که بر همه معلوم و مسلم است هم وقت پیدا کردند و هم جای گفتن - آنها هم از «سرکوبی بی امان ضد انقلاب بورژوازی در روسیه» (با وسائل و شیوه های آنچنان سیاستی که به از دست رفتن حکومت شوروی منجر میشود؟) و هم از مبارزه بر ضد کلیه عناصر معتدل اپورتونیست حزب صحبت کرده اند ولی در باره آنچه که اتفاقاً ما به النزاع است و در باره آنچه که اتفاقاً به ماهیت خط مشی مخالفین صلح مربوط است، دم فرو بسته اند!

عجیب است و فوق العاده هم عجیب است. آیا علت سکوت نویسندگان قطعنامه در این باره این نبود که ضعف مخصوص خود را در این مورد احساس میکردند؟ اظهار نظر واضح درباره علت (و حال آنکه مصالح انقلاب بین المللی این عمل را ایجاب مینماید) چه بسا در حکم افشا نمودن خود می بود...

آنها هر طور فکر کرده باشند، ما ناچاریم براهینی را که نویسندگان قطعنامه ممکن است از آن پیروی کرده باشند جستجو نماییم.

شاید نویسندگان برآند که مصالح انقلاب بین المللی هر نوع صلحی را با امپریالیست ها ممنوع میسازد؟ چنین عقیده ای از طرف برخی از مخالفین صلح در یکی از جلسات مشاوره در پطروگراد اظهار شده بود ولی اقلیت ناچیزی از معترضین به صلح جداگانه از آن پشتیبانی کردند. واضحست که این عقیده کار را به نفی صلاح بودن مذاکرات برست و نفی صلح «حتی» به شرط بازگرداندن لهستان، لاتوی و کورلاند میرساند. نادرستی چنین نظریاتی (که فی المثل از طرف اکثریت مخالفین پطروگرادی صلح رد میشود) به چشم میزند. بنابراین نظریات جمهوری سوسیالیستی، که در احاطه دولتهای امپریالیستی است، نمیتواند هیچ گونه قرارداد اقتصادی منعقد سازد و نمیتواند به موجودیت خود ادامه دهد، مگر اینکه به کره ماه پرواز

کند.

شاید نویسندگان برآنند که مصالح انقلاب بین المللی تازاندن این انقلاب را ایجاب مینماید و چنین تازاندنی فقط از طریق جنگ ممکن است نه صلح که میتواند در توده ها تأثیری نظیر «مشروع ساختن» امپریالیسم بخشد؟ یک چنین «تئوری» کار را بگسست کامل با مارکسیسم میکشاند زیرا مارکسیسم «تازاندن» انقلابها را که به نسبت نضج حدت تضادهای طبقاتی مولد انقلاب تکامل می یابند همیشه نفی کرده است. یک چنین تئوری برابر است با این نظریه که قیام مسلحانه شکلی از مبارزه است، شکلی که همیشه و در هر شرایطی حتمی است. در واقع مصالح انقلاب بین المللی ایجاب مینماید که حکومت شوروی که بورژوازی کشور را سرنگون ساخته است باین انقلاب کمک کند ولی شکل کمک را متناسب با نیروهای خود انتخاب نماید. نظریه کمک بانقلاب سوسیالیستی در مقیاس بین المللی و تن دادن به امکان شکست این انقلاب در کشور مورد بحث - نظریه ایست که حتی از تئوری تازاندن هم بر نمی آید.

شاید نویسندگان قطعنامه برآنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است و هم اکنون به مرحله جنگ داخلی آشکار کشورگیر رسیده است و باین جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمانی مصروف داریم، خود نابود شویم («از دست رفتن حکومت شوروی») تا انقلاب آلمان را که هم اکنون نبرد قطعی خود را آغاز نهاده و دستخوش ضربات شدیدی است نجات بخشیم؟ از این نقطه نظر ما با نابودی خود بخشی از نیروهای ضد انقلاب آلمان را بخویش مشغول میداشتیم و از اینراه انقلاب آلمان را نجات میدادیم.

کاملاً جایز است که در صورت وجود چنین مقدماتی تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن حکومت شوروی نه تنها «صلاح» (بقول نویسندگان قطعنامه) بلکه بتمام معنی حتمی باشد. ولی واضح است که چنین مقدماتی موجود نیست. انقلاب آلمان در حال نضج است. ولی میدانیم که هنوز به نقطه انفجار یعنی جنگ داخلی در آلمان نرسیده است. اگر ما «بامکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در میدادیم» واضح است که به نضج انقلاب آلمان بهیچوجه کمک نکرده بلکه مانع آن میشدیم. ما با این عمل به ارتجاع آلمان کمک میکردیم، برفع وی عمل مینمودیم، جنبش سوسیالیستی آلمان را در مضیقه می انداختیم و توده های وسیع پرولتارها و نیمه پرولتارهای آلمان را که هنوز به سوسیالیسم نپیوسته اند از سوسیالیسم میگریزانند، زیرا این توده ها از قلع و قمع روسیه شوروی بوحشت میافتادند، چنانکه کارگران انگلیس از قلع و قمع کمون در سال ۱۸۷۱ بوحشت افتادند.

هر چه بکاوی منطقی در استدلال های نویسنده نخواهی یافت. براهین معقولی برفع اینموضوع که «از نظر مصالح انقلاب بی المللی تن در دادن بامکان از دست رفتن حکومت شوروی صلاحیت» وجود ندارد.

«حکومت شوروی اکنون دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد» – این آن تر مدهشی است که، چنانچه دیدیم، نویسندگان قطعنامه مسکو رشته سخن را بدان کشانده اند. وقتی که امپریالیست های آلمان باصطلاح قرار باشد از ما باج بگیرند، وقتی که ترویج و تبلیغ علیه آلمان را برای ما ممنوع سازند، در آنصورت دیگر حکومت شوروی هم اهمیت خود را از دست داده و «جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد» – لابد سیر «تفکر» نویسندگان قطعنامه چنین است. میگوئیم: «لابد»، زیرا نویسندگان قطعنامه هیچ چیز روشن و دقیقی برای تأیید تر مورد بحث بدست نداده اند.

روحیه بدبینی کاملاً عمیق و چاره ناپذیر و حس یأس مطلق – اینست آنچه که مضمون «تنوری» مربوط به جنبه باصطلاح صوری داشتن حکومت شوروی و جایز بودن آن تاکتیکی را تشکیل میدهد که بامکان ازدست رفتن حکومت شوروی منجر میگردد. در هر حال راه نجاتی وجود ندارد، پس بگذار حتی حکومت شوروی هم نابود شود – این است آن حسی که این قطعنامه مدهش را تقریر کرده است. براهین باصطلاح «اقتصادی» هم، که گاهی این قبیل افکار را در لفافه آن می پیچند، بهمان بدبینی چاره ناپذیر منجر میشود: میگویند آخر این چه جمهوری شورویست که میتواند از آن باجی به فلان مقدار و فلان مقدار و فلان مقدار بگیرند.

جز یأس چیزی وجود ندارد: بهر حال باید نابود شد!

علت بروز این حس با وضع ماوراء شاقی که روسیه دارد مفهوم است. ولی در محیط انقلابیون آگاه، دیگر «مفهوم» نیست. این حس بویژه از آن لحاظ که نظریات مسکوئیها را تا سطح یاهو گوئی تنزل میدهد جنبه شاخص دارد. فرانسویان سال ۱۷۹۳ هرگز ممکن نبود بگویند فتوحات آنان، یعنی جمهوری و دموکراتیسم جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد و باید به امکان ازدست رفتن جمهوری تن در داد. سرپای وجود آنانرا ایمان به پیروزی فرا گرفته بود نه یأس. ولی دعوت به جنگ انقلابی کردن و در عین حال در یک قطعنامه رسمی رشته سخن را به «تن در دادن به امکان از دست رفتن حکومت شوروی کشاندن» معنایش افشاء کامل خویش است.

پروس و یک سلسله از کشورهای دیگر در آغاز قرن نوزدهم بهنگام جنگهای ناپلئون به مراتب و بطور قیاس ناپذیری بیش از روسیه سال ۱۹۱۸ دچار ناملایمات و مشقات شکست و استیلا بودند و اهانت و ستمگری استیلاگر را تحمل میکردند. معهذاً بهترین افراد پروس، هنگامیکه ناپلئون آنها را با چکمه نظامی خود صد بار شدیدتر از آن میکوبید که اکنون ما را میکوبند گرفتار یأس نمیشدند و از جنبه «صرفاً صوری» مؤسسات سیاسی ملی خویش سخن نمیگفتند. آنها دست از طلب بر نمیداشتند و به حس «بهر حال باید نابود شد» تسلیم

نمیگشتند. آنها قراردادهای صلحی را امضاء میکردند که بینهایت از قرارداد برست شاق تر، وحشیانه تر، ننگینتر و ظالمانه تر بود، آنها توانستند در انتظار آینده بمانند، یوغ استیلاگر را با پایداری تحمل نمودند، باز می جنگیدند، باز دچار یوغ استیلاگر می شدند، باز قراردادهای رکیک و رکیک تری را امضاء می کردند، باز بپا می خاستند تا عاقبت آزاد شدند (و این بدون استفاده از اختلافات بین نیرومندترین استیلاگران رقیب نبود).

چرا نباید چنین چیزی در تاریخ ما تکرار شود؟

چرا ما دچار یأس شویم و قطعنامه هائی از قبیل قطعنامه «حکومت شوروی دارد جنبه صرفاً صوری بخود میگیرد» تنظیم کنیم که الحق از ننگینترین صلح ها ننگینتر است؟ چرا شکست های جنگی بسیار شاق در مبارزه بر ضد هیولاهای امپریالیسم معاصر نمیتواند در روسیه نیز سجایای خلقی را پرورش دهد، خود انضباطی را محکم کند، خودستائی و عبارت پردازی را از بین ببرد، درس استقامت بدهد و توده ها را به تاکتیک صحیح پروسی ها، که ناپلئون تارومارشان ساخته بود، برساند: هنگامیکه تو را ارتشی مانند ننگین ترین قراردادهای صلح را امضاء کن و سپس نیرو گرد آورده و باز و باز بپاخیز؟

چرا ما باید از همان نخستین قرارداد بی اندازه شاق صلح دچار یأس شویم، در حالیکه خلقهای دیگر توانسته اند حتی مصائب تلخ تر از آنرا نیز با پایداری تحمل نمایند؟ آیا پافشاری پرولتاریا که میدانند در صورت نبودن قوا باید اطاعت نمود و قادر است با تمام این اوصاف بعداً بهر قیمتی شده در هر شرایطی نیرو گرد آورد و باز و باز بپاخیزد، – آیا پافشاری پرولتار است که با این تاکتیک یأس مطابقت مینماید، با سست عنصری خرده بورژواژیکه در نزد ما، در وجود حزب اس ارهای چپ، حد نصاب عبارت پردازی را در باره جنگ انقلابی شکسته است؟

اینطور نیست. رفقای عزیز «تندرو»ی مسکوئی! هر روز آزمایش، همانا آگاه ترین و با استقامت ترین کارگران را از شما بیشتر زده خواهد کرد. آنها خواهند گفت که حکومت شوروی نه تنها هنگامیکه استیلاگر در پسکوف ایستاده و از ما ۱۰ میلیارد باج بصورت غله و معدنیات و پول بستاند، بلکه آنوقتی هم که دشمن در نیژنی و رستف کنار دن باشد و از ما ۲۰ میلیارد باج بستاند، جنبه صرفاً صوری بخود نگرفته و نخواهد گرفت.

هیچگاه هیچ استیلای بیگانه مؤسسه سیاسی مردم را یک مؤسسه «صرفاً صوری» نخواهد ساخت (و اما حکومت شوروی تنها یک مؤسسه سیاسی بمراتب عالیترا از آنچه که تاریخ زمانی بخود دیده است نمی باشد). برعکس استیلای بیگانه فقط باعث استحکام علاقه مردم نسبت بحکومت شوروی خواهد شد، هر آینه... هر آینه این حکومت به ماجراجوئی تن در ندهد.

مادامکه ترا ارتشی نیست امتناع از امضای حتی رکیک ترین قرارداد صلح ماجراجویی است و مردم حق دارند حکومتی را که از این کار امتناع ورزد مقصر بشمارند.

امضاء قراردادهای صلح بینهایت شاق تر و ننگینتر از صلح برست در تاریخ دیده شده است (نمونه های آن در بالا ذکر شد) ولی به از بین رفتن حیثیت حکومت منجر نگردیده، به آن جنبه صوری نداده، نه حکومت و نه مردم را نابود نموده، بلکه بعکس مردم را آبدیده ساخته و به آنها علمی صعب و دشوار آموخته است که چگونه حتی در شرایط یأس آور و دشوار، حتی زیر چکمه استیلاگر ارتش جدی آماده کنند.

روسیه بسوی یک جنگ میهنی جدید و حقیقی میروید، بسوی جنگ در راه صیانت و تحکیم حکومت شوروی. ممکن است دوران دیگر – نظیر دوران جنگهای ناپلئونی – دوران جنگ های (همانا جنگ ها و نه یک جنگ) رهائی بخشی باشد که استیلاگران بروسیه شوروی تحمیل نمایند. این ممکن است.

و به اینجهت ننگین تر از هر صلح شاق و ماوراء شاقی که بعلت نداشتن ارتش تحمیل گردد و ننگینتر از هر صلح ننگینی – یأس ننگین است. اگر ما به قیام و جنگ بطور جدی بنگریم حتی از ده قرارداد صلح ماوراء شاق نیز نابود نخواهیم شد. اگر ما خود را با یأس و جمله پردازی دستخوش نابودی نسازیم، استیلاگران ما را نابود نخواهند کرد.

مندرجه در شماره های ۳۷ و ۳۸

روزنامه «پراودا»، مورخه ۲۸

فوریه و اول مارس سال ۱۹۱۸.

بامضای: ن. لنین.

۳۰- در زمینه عمل

ما با یک اعتلای انقلابی روبرو هستیم که موجب آن، تاخت و تاز خائنانه افراد گارد سفید آلمانی بر انقلاب روس است. از همه جا تلگرافهایی میرسد حاکی از آمادگی برای دفاع از حکومت شوروی و نبرد تا آخرین تن. جز این روش دیگری را هم نمیشد از حکومت کارگری و دهقانی خود انتظار داشت.

ولی برای جنگیدن با دشمنی نظیر امپریالیسم آلمان جوش و خروش تنها کافی نیست. بزرگترین ساده لوحی و حتی جنایتی میبود اگر به این جنگ حقیقی، سرسخت و خونین سبکسرانه نگریسته میشد.

یا باید حقیقتاً جنگید و یا اصلاً نجنگید. در این مورد شق ثالث محال است. حال که امپریالیستهای آلمان آنرا به ما تحمیل میکنند، وظیفهٔ مقدس ما اینستکه وضع خود را هشیارانه ارزیابی کنیم، نیروها را در نظر گیریم و مکانیسم اقتصادی را واریسی نمائیم. تمام اینها باید با سرعت زمان جنگ انجام گیرد زیرا در وضع کنونی ما هر گونه تاخیری، در حقیقت «همانند مرگ است». آنیمال در پشت دروازه است — این موضوع را دقیقه ای نباید فراموش کنیم.

برای اینکه بتوان حقیقتاً جنگید باید عقبگاه محکم و متشکلی داشت. بهترین ارتش و وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب هر آینه بحد کافی مسلح نباشند، از لحاظ آذوقه تأمین نباشند و تعلیمات ندیده باشند بیدرنگ بدست دشمن نابود خواهند شد. این موضوع بقدری روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

عقبگاه ارتش انقلابی ما در چه وضعی است؟ — در رقت بارتترین وضعیت و چه بسا از آنهم بدتر. جنگ قبلی حمل و نقل ما را بکلی مختل ساخته، مبادلهٔ کالا را بین شهر و ده برهم زده و نتیجهٔ مستقیم و بلاواسطه آن هم قحطی در شهرهای بزرگ است.

ارتش ما در زیر ضربات دشمن به قطعی ترین طرزی تغییر سازمان میدهد. آن ارتش قدیمی که با شرایط جنگ معاصر آشنا بود اکنون وجود ندارد. این ارتش که در نتیجهٔ جنگ قبلی بکلی ازپا در آمده و در اثر ۳ سال و نیم نشستن در سنگر بطرز مهلکی فرسوده شده است از لحاظ جنگی در حکم هیچ است. ارتش سرخ — بدون شک عنصر پیکارجوی شگرف ولی عنصری خام و عمل نیامده است. برای اینکه این ارتش را طعمه توپ آتشبارهای آلمانی نکرده باشیم باید آنرا تعلیم دهیم و با انضباط نمائیم.

در برابر ما مشکلات عظیمی قرار دارد. تمام شوراهای محلی باید، از پی تلگراف ارسالی دربارهٔ آمادگی برای پیکار با دشمن خارجی، بیدرنگ اطلاع دهند چند واگون غله به پطروگراد فرستاده اند، چه مقدار نیرو قادرند فوراً به جبهه گسیل دارند و چقدر سرباز سرخ تحت تعلیم است. تمام اسلحه و مهمات باید تحت حساب در آید و تولید اسلحه جدید و مهمات بیدرنگ از سر گرفته شود. راههای آهن باید از انبان داران و اوباشان پاک شود. در همه جا باید شدیدترین انضباط انقلابی برقرار گردد. فقط در صورت مراعات کلیه این شرایط میتوان بطور جدی از جنگ سخن راند. در غیر اینصورت کلیه گفتگوهای مربوط به «انقلابی ترین جنگها» عبارت پردازی خواهد بود. و عبارت پردازی هم همیشه مضر و در لحظهٔ بحرانی فعلی ممکن است نقش مهلکی را ایفاء نماید.

من ایقان کامل دارم که انقلاب ما از عهده دشواریهای عظیم فعلی بر خواهد آمد. این انقلاب، هم اکنون کار عظیمی انجام داده است ولی برای اختتام موفقیت آمیز کار ما، باید

انرژی را صد کرت افزونتر ساخت.
فقط در اینصورت ما پیروز خواهیم شد.

«پراودا» شماره ۳۸، یکم مارس
سال ۱۹۱۸.

۳۱- درس جدی و مسئولیت جدی

«دست چپها»ی دروغین ما که از دیروز برای خود بانتشار روزنامه ای بنام «کمونیست» (بایستی اضافه میشد: کمونیست عصر ماقبل مارکس) دست زده اند، از درس و درسهای تاریخ عبرت نیاندوخته و از مسئولیت خویشتن طفره میروند.

این طفره روی ها بیهوده است، آنها موفق به طفره رفتن نخواهند شد.
طفره روندگان تقلای بیحدی بخرج میدهند. دمادم ستونهای روزنامه را پر میکنند، عرق ریزان مشغول کارند: «حتی» به مرکب چاپ هم رحم نمیکنند برای اینکه «تئوری» «تنفس» را یک «تئوری» بی پروا و معیوب جلوه گر سازند.

افسوس! زور زندهای آنها قادر بتکذیب واقعیات نیست. همانطور که یک ضرب المثل صائب انگلیسی میگوید: واقعیات سرسختند. واقعیت اینست که از روز سوم مارس که در ساعت یک بعد از ظهر آلمانها عملیات نظامی را قطع کردند تا ساعت ۷ عصر روز ۵ مارس که من بنگارش این سطور مشغولم ما از تنفس برخورداریم و هم اکنون برای دفاع عملی از میهن سوسیالیستی (دفاعی که نه در گفتار بلکه در کردار متجلی است) از این دو روز استفاده نموده ایم. این واقعیتی است که روز بروز برای توده ها بیشتر واضح خواهد شد. این یک واقعیت است که در لحظه ایکه ارتش جبهه توانائی جنگیدن را ندارد و سراسیمه در حال فرار است. توپها را رها میکند و فرصت انفجار پلها را نمی یابد، راه دفاع از میهن و بالا بردن قدرت دفاعی آن، وراجی در باره جنگ انقلابی نیست (وراجی - در این شرایطیکه ارتش سراسیمه فرار میکند و طرفداران جنگ انقلابی حتی یک واحد از آنرا هم نتوانسته اند نگاهدارند - بتمام معنی ننگ آور است) بلکه عقب نشینی منظم برای نجات باقیمانده های ارتش و استفاده از هر روز تنفس برای این مقصود است.
واقعیات سرسختند.

«دست چپی ها»ی دروغین ما در حالیکه از واقعیات و درسهای آن عبرت نمی اندوزند و از مسئولیت خویش طفره میروند، میکوشند گذشته نزدیک و هنوز به تمام معنی تازه را که

دارای اهمیت تاریخی است از خوانندگان پیوشاند و آنرا با استناد به گذشته دور و بی اهمیت ماست مالی نمایند. مثلاً: ک. رادک در مقاله خود اینموضوع را بیاد می آورد که چگونه در ماه دسامبر (دسامبر!) نوشته است که ضروری است به ارتش کمک کرد تا بتواند پایداری کند. او این را در «گزارش کتبی خود به شورای کمیسرهای ملی» نوشته است. من امکان نیافته ام این گزارش را بخوانم و این سؤال برای من پیش می آید: پس چرا کارل رادک آنرا تماماً درج نمیکنند؟ چرا با دقت و صراحت توضیح نمیدهد که در آنموقع برای «صلح سازشکارانه» چه مفهومی قائل بوده است؟ چرا او گذشته نزدیکتر را بیاد نمی آورد. یعنی هنگامی که در روزنامه «پراودا» راجع به توهمات خود (بدترین آنها) و راجع به امکان قرارداد صلح با امپریالیستهای آلمان به شرط استرداد لهستان، قلمفرسائی میکرد؟ چرا؟

زیرا «دست چپی ها»ی دروغین مجبور به سایه افکندن بر واقعیاتی هستند که مسئولیت آنها یعنی «دست چپی ها» را در مورد افشاندن بذر توهمات آشکار میسازد، توهمات که در حقیقت به امپریالیستهای آلمان کمک کرد و مانع رشد و تکامل انقلاب در آلمان گردید. ن. بوخارین اکنون حتی میکوشد این واقعیت را، که او و دوستانش مدعی بودند آلمانها قادر بتعرض نخواهند بود، انکار نماید ولی عده بسیار و بسیار زیادی میدانند که ادعای اینموضوع از طرف بوخارین و دوستانش واقعیتی است و آنها با افشاندن بذر چنین توهمی، به امپریالیسم آلمان کمک کردند و مانع آن شدند که انقلاب آلمان رشد نماید و اکنون این انقلاب، بعزت اینکه از جمهوری شوروی ولیکاروس بهنگام فرار سراسیمه ارتش دهقانی هزاران توپ و صدها میلیون ثروت بغنیمت گرفته شده، ضعیف گشته است. من اینموضوع را بطور روشن و دقیق در تزه های ۷ ژانویه پیشگوئی کردم (۲۳*).* اگر ن. بوخارین اکنون مجبور شده است «حاشا بزند» بدابحالش. تمام کسانی که گفته های بوخارین و دوستانش را در مورد محال بودن تعرض برای آلمانها بخاطر دارند از این که ن. بوخارین ناچار شده است گفته های خود را «حاشا بزند» سرانگشت حیرت به دندان میگزند.

و اما برای کسانی که آنرا بخاطر ندارند، کسانی که آنرا نشنیده اند به سندی استناد میجوئیم که کمی پرارزستر، جالبتر و فی الحال آموزنده تر از نوشته های ماه دسامبر ک. رادک است. این سند، که متأسفانه «دست چپی ها» آنرا از خوانندگان خود پنهان داشته اند، عبارت است از نتایج اخذ رأیهای که (۱) در تاریخ ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه مشاوره کمیته مرکزی حزب ما با اپوزیسیون «چپ» کنونی انجام گرفته و (۲) اخذ رأی است که در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی بعمل آمده است.

در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسئله که آیا مذاکرات با آلمانها بیدرنگ قطع

شود یا نه، تنها استوکف (از کارکنان روزنامه «کمونیست» «چپ» دروغین) رأی موافق داد. بقیه همه مخالف بودند.

در مورد این مسئله که آیا در صورت قطع مذاکرات از طرف آلمانها یا اتمام حجت آنان تن در دادن به امضاء قرارداد صلح الحاق آمیز جایز است یا نه، فقط آبولنسکی (پس چه وقت ترهای «او») به چاپ خواهد رسید؟ چرا روزنامه «کمونیست» در باره این ترها سکوت اختیار کرده است؟ و استوکف رأی مخالف دادند. بقیه همه رأی موافق دادند.

در مورد این مسئله که آیا در چنین موردی باید قرارداد صلح پیشنهادی را امضاء کرد فقط آبولنسکی و استوکف رأی مخالف دادند، بقیه «دست چپی ها» ممتنع ماندند!! این یک فاکت.

در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسئله که کی طرفدار جنگ انقلابی است بوخارین و لوموف «بعلت این شیوه طرح مسئله از شرکت در رأی امتناع میورزند». هیچکس رأی موافق نمیدهد. این هم یک فاکت.

در مورد این مسئله که آیا باید «تا زمانی که تعرض آلمانها بحد کافی (عیناً اینطور گفته شده!) متظاهر نگردیده و تا زمانی که تأثیر این تعرض در جنبش کارگری آلمان آشکار نشده است تجدید مذاکرات صلح را به تأخیر انداخت یا نه» بوخارین، لوموف و لوریتسکی که از کارکنان فعلی روزنامه «دست چپ» هستند، رأی موافق دادند.

در مورد این مسئله که «اگر تعرض آلمانها صورت واقعیت بخود گیرد و دوران اعتلای انقلابی در آلمان و اتریش فرا نرسد آیا ما قرارداد صلح را منعقد خواهیم کرد یا نه» لوموف، بوخارین و لوریتسکی ممتنع ماندند.

واقعیات سرسخت اند. و واقعیات میگویند که بوخارین امکان تعرض آلمانها را انکار میکرد و بذر توهم می افشاند و بدین وسیله عملاً و علی رغم تمایل خود به امپریالیستهای آلمان کمک مینمود و رشد انقلاب آلمان را مانع میگردید. ماهیت عبارت پردازی انقلابی هم در همین است. میخواست باین اطاق برود از اطاق دیگر سر در آورد.

ن. بوخارین مرا مذمت میکند که شرایط صلح فعلی را بطور مشخص تحلیل نمیکنم. ولی فهم این موضوع دشوار نیست که برای استدلال من و نیز از نظر ماهیت امر هیچگونه احتیاجی باین موضوع نبوده و نیست. کافی بود ثابت گردد که برای ما مسئله دو حله واقعی که مجعول ذهن نباشد منحصر بیکی است: یا قبول آنچنان شرایطی که ولو برای چند روز هم شده به ما تنفس بدهد و یا وضع بلژیک و صربستان. و اینموضوع را بوخارین لااقل در مورد پطروگراد رد نکرد. همکار او م. ن. پاکروفسکی اینرا تصدیق نمود.

و اما این که شرایط نوین بدتر و شاق تر و موهن تر از شرایط بد و شاق و موهن برست

است، گناهیست که «دست چپی‌ها»ی دروغین ما یعنی بوخارین، لوموف، لوریتسکی و شرکاء در پیشگاه جمهوری کبیر روسیه شوروی بگردن دارند. این یک واقعیت تاریخی است که اخذ رأیهای مذکور در فوق آنها را مبرهن میدارد. این واقعیت را با هیچ نیرنگی نمیتوان پنهان داشت. به شما شرایط برست را ارائه کردند و شما با لافزنی و خودستائی بدان پاسخ دادید و کار را به شرایط بدتری کشانیدید. این واقعیت است. و شما نمیتوانید مسئولیت آنرا از خود دور سازید.

در تترهای ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ من با نهایت وضوح پیشگویی شده است که بعلت وضع ارتش ما (که عبارت پردازی «علیه») توده های خسته دهقانی نمیتوانست آنرا تغییر دهد) اگر روسیه صلح برست را نپذیرد ناچار خواهد بود قرارداد جداگانه بدتری را امضاء نماید. «دست چپی‌ها» بدام بورژوازی روسیه افتادند که لازم داشت ما را بجنگی بکشاند که بحداکثر برای ما زیانبخش باشد.

اینکه «اس ارهای چپ» که اکنون برله جنگ اظهار نظر میکنند، بعیان از دهقانان جدا شده اند، واقعیتی است. و این واقعیت گواهی است بر بن سستی سیاست اس ارهای چپ، همانگونه که سیاست بظاهر «انقلابی» کلیه اس ارها در تابستان سال ۱۹۱۷ بن سست بود. اینکه آگاهترین و پیشروترین کارگران بسرعت تأثیر بیهوشی آور عبارت پردازیهای انقلابی را از خود دور میکنند موضوعیست که نمونه پطروگراد و مسکو گواه آنست. بهترین بخشهای کارگری پطروگراد یعنی بخش ویبورگسکی و واسیلی آستروفسکی هم اکنون هشیار شده اند. شورای نمایندگان کارگران پطروگراد الحال با جنگ موافقت ندارد. این شورا بلزوم تدارک این جنگ پی برده و در تدارک آنست. در مسکو در کنفرانس شهری بلشویکها منعقد در سوم و چهارم مارس سال ۱۹۱۸ مخالفین عبارت پردازی انقلابی پیروز گردیده اند.

اینکه «دست چپیها» رشته سخن را به چه خود فریبی های دهشتناکی رسانده اند، از یک جمله مقاله پاکروفسکی پیداست که میگوید: «اگر قرار به جنگ باشد باید هم اکنون» (تکیه از پاکروفسکی است)،... جنگ کرد «یعنی هنگامیکه _ گوش کنید! گوش کنید! هنگامیکه ارتش روسیه و حتی واحدهای تازه تشکیل شده هنوز مرخص نشده اند».

و حال آنکه اگر کسی به واقعیات بی اعتنا نباشد میدانند که بزرگترین مانع در راه دفع آلمانها در فوریه سال ۱۹۱۸، خواه در ولیکاروسی، خواه در اوکرائین و خواه در فنلاند همان ارتش مرخص نشده ما بود. این واقعیت است. زیرا این ارتش نمیتوانست سراسیمه وار فرار نکند و واحدهای ارتش سرخ را بدنبال خود نکشد.

کسیکه میخواهد از درسهای تاریخ پند گیرد و از مسئولیت روی پنهان نکند و رخ بر نتابد لااقل جنگهای ناپلئون اول را با آلمان بخاطر خواهد آورد.

پروس و آلمان بارها قراردادهای صلحی را که ده بار شاق تر و موهن تر (از قرارداد ما) بود با استیلاگر امضاء نمودند تا آنجا که پلیس اجنبی را هم قبول کردند و تا آنجا که تعهد سپردند سپاهیان خود را برای کمک به لشگرکشی های استیلاگرانه ناپلئون اول در اختیار وی بگذارند. ناپلئون اول در قراردادهای خود با پروس، ده بار شدیدتر از آنچه اکنون هندنبورگ و ویلهم ما را تحت فشار قرار داده اند، بر آلمان ستم روا میداشت و آنرا قطعه قطعه میساخت. و مع الوصف در پروس کسانی یافت میشدند که نلافیده، بلکه قراردادهای صلح ماوراء «ننگینی» را امضاء مینمودند، زیرا ارتش نداشتند، آنها شرایطی را امضاء میکردند که ده بار ظالمانه تر و موهن تر بود، ولی بعداً با تمام این احوال دست به قیام و جنگ میزدند. چنین وضعی نه یک بار بلکه بارها رخ داده است. تاریخ چندین قرارداد صلح و چندین جنگ از اینقبیل بخود دیده است. چندین مورد تنفس، چندین اعلام جنگ جدید از طرف استیلاگر، چندین مورد اتحاد ملت ستمکش را با ملت ستمگری بخود دیده است که رقیب استیلاگر و خود نیز استیلاگر بوده است (این مطالب برای اطلاع طرفداران «جنگ انقلابی» گفته میشود که مدعیند این جنگ باید بدون کمک گرفتن از امپریالیستها انجام یابد!).

سیر تاریخ بدینمنوال بوده است.

چنین بود و چنین نیز هم خواهد بود. ما وارد دوران یکسلسله جنگها شده ایم. ما بسوی جنگ میهنی جدیدی میرویم. ما در شرایط انقلاب نضج یابنده سوسیالیستی با آن روبرو خواهیم شد. و در این راه دشوار، پرولتاریای روس و انقلاب روس خواهند توانست گریبان خود را از قید لافزنی و عبارت پردازی انقلابی خلاص کنند، خواهند توانست قراردادهای صلح ماوراء شاق را بپذیرند و خواهند توانست مجدداً بپا خیزند.

ما قرارداد صلح تیلزیت را منعقد نمودیم. ما هم به پیروزی و هم به رهائی خود نائل خواهیم آمد، همانگونه که آلمانها پس از صلح سال ۱۸۰۷ تیلزیت در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ از قید ناپلئون رها شدند. فاصله بین صلح تیلزیت ما و رهائی ما شاید کمتر هم باشد زیرا تاریخ سریعتر گام برمیدارد.

مرده باد لافزنی! به پیش در راه کار جدی، انضباط و تشکیلات!

تاریخ نگارش: ۵ مارس سال ۱۹۱۸

تاریخ انتشار: ۶ مارس سال ۱۹۱۸

در شماره ۴۲ روزنامه «پراودا»

بامضاء ن. لنین

(۱۹*) رجوع شود به چاپ چهارم روسی، کلیات لنین. جلد ۲۱، ص ۳۶۸ ه. ت.
(۲۰*) این متن کامل قطعنامه است: «هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه پس از بحث و مذاکره در اطراف فعالیت کمیته مرکزی بعلت خط مشی سیاسی و ترکیب اعضاء آن، عدم اعتماد خود را نسبت به آن ابراز میدارد و در اولین امکان برای تجدید انتخابات آن اصرار خواهد ورزید. علاوه بر این هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو خود را به تبعیت حتمی از آن تصویبنامه های کمیته مرکزی که با اجرای شرایط قرارداد صلح با اتریش - آلمان ارتباط خواهد داشت، موظف نمیداند». قطعنامه باتفاق آراء تصویب شد.

(۲۱*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۵۸۲-۵۸۵. مترجم رجوع شود به: «تزه های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق آمیز». حجت. ب.

(۲۲*) باعتراض متقابلی حاکی از اینکه شانه خالی کردن از زیر بار جنگ بهرحال غیرممکن بود، فاکت های زیرین پاسخ میدهد: ۸ ژانویه تزه های من خوانده شد؛ تا ۱۵ ژانویه ما میتوانستیم صلح را بدست آوریم. تنفس بطور یقین تأمین میگشت (و برای ما کوتاهترین تنفس هم، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی اهمیت عظیمی داشت زیرا آلمانی مجبور بود جنگ جدیدی اعلام نماید)، هر آینه... هر آینه عبارت پردازی انقلابی نبود.
(۲۳*) رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۶ کلیات لنین، ص ۴۰۱-۴۰۸. ه. ت.

* توضیحات

(۲۴۷) گفته های میفیسستوفل در منظومه «فاوست» اثر گوته.
(۲۴۸) «اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده» - این اعلامیه در ۳- (۱۶) ژانویه سال ۱۹۱۸ از طرف لنین به جلسه کمیته اجرائیه مرکزی روسیه پیشنهاد گردید. متن اعلامیه ای که در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی روسیه به اتفاق آراء تصویب شد کمی با متن اولیه لنین تفاوت داشت. اعلامیه در ۴- (۱۷) ژانویه سال ۱۹۱۸ در شماره ۲ روزنامه «پراودا» منتشر گردید. روز ۵- (۱۸) ژانویه فراکسیون بلشویکها «اعلامیه» مزبور را بنام حکومت شوروی برای بحث و مذاکره به مجلس مؤسسان تسلیم نمودند. مجلس مؤسسان ضد انقلابی از بحث و مذاکره در اطراف این «اعلامیه» امتناع ورزید و فراکسیون بلشویکها مجلس مؤسسان را ترک گفت. روز ۱۲- (۲۵) ژانویه سال ۱۹۱۸ سومین کنگره شوراهای

سراسر روسیه «اعلامیه» را تصویب نمود.

(۲۴۹) کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه روز ۲۲ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۴ ژانویه سال ۱۹۱۸) پس از گزارش استالین در باره استقلال فنلاند، «اعلامیه حکومت انقلابی درباره استقلال فنلاند» را تصویب کرد.

(۲۵۰) دولت شوروی در نیمه دوم ماه دسامبر سال ۱۹۱۷ به دولت ایران پیشنهاد کرد برای تخلیه ایران از نیروهای روسیه یک طرح کلی تنظیم نماید.

(۲۵۱) فرمان «مربوط به ارمنستان ترکیه» که بتوسط استالین نوشته شده بود روز ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) در جلسه شورای کمیسره‌های ملی مورد مذاکره قرار گرفت و روز ۲۹ دسامبر سال ۱۹۱۷ از طرف شورای کمیسره‌های ملی بتصویب رسید. این فرمان در شماره ۲۲۷ روزنامه «پراودا» مورخه ۱۳ ژانویه سال ۱۹۱۸ (۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۷) منتشر گردید.

(۲۵۲) طرح فرمان مربوط بانحلال مجلس مؤسسان - در جلسه مورخه ۶-۱۶ ژانویه سال ۱۹۱۸ شورای کمیسره‌های ملی مورد بررسی قرار گرفت. لنین قبل از تشکیل جلسه «تزه‌های فرمان مربوط بانحلال مجلس مؤسسان» را تحت نگارش در آورد. تزه‌های مزبور ماده به ماده خوانده شد و بتصویب رسید. کلیه مواد بدون تغییر پذیرفته شد. تزه‌های مزبور مبنای طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان قرار گرفت که در همان روز بتوسط لنین نوشته شد. استالین به طرح فرمانی که لنین نوشته بود، چند اصلاح وارد نمود. فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان در شب هفتم - (۲۰) ژانویه سال ۱۹۱۸ بتصویب کمیته اجرائیه مرکزی روسیه رسید و روز ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ در شماره ۵ روزنامه «ایزوستیای کمیته اجرائیه مرکزی» منتشر گردید.

(۲۵۳) تزه‌های مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق آمیز - در ۲۳ فوریه سال ۱۹۱۸ بتصویب کمیته مرکزی حزب رسید. لنین به تزه‌های مزبور مقدمه ای با این عنوان افزود: «در باره تاریخچه صلح نامیمون».

(۲۵۴) فرمان «میهن سوسیالیستی در خطر است!» از طرف شورای کمیسره‌های ملی در ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸ تصویب و با امضاء شورای کمیسره‌های ملی روز ۲۲ فوریه در روزنامه‌های «پراودا» و «ایزوستیای ارگان کمیته اجرائیه مرکزی» منتشر شد. علاوه بر آن اوراق جداگانه ای نیز چاپ و منتشر گردید. این فرمان بتوسط لنین نوشته شد و علت صدور آن قطع مذاکرات صلح برست لیتفسک و شروع تعرض امپریالیستهای آلمان بود. در ۲۸ ژانویه (۱۰ فوریه) تروتسکی که در آنموقع ریاست هیئت نمایندگی شوروی را در مذاکرات صلح برست لیتفسک بهعهده داشت خائنه دستورات لنین و استالین را در باره امضاء شرایط صلح با آلمان، نقض

کرد. تروتسکی در پاسخ اتمام حجت آلمان، اعلامیه ای انتشار داد و در آن اظهار داشت: قرارداد صلح را امضا نمیکنیم، ارتش را مرخص نمی نمائیم و جنگ نمیکنیم. این عمل تحریک آمیز تروتسکی جمهوری شوروی را در معرض ضربات امپریالیسم آلمان قرار داد. ۱۶ فوریه فرماندهی نظامی آلمان رسماً قطع مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی اعلام نمود و روز ۱۸ فوریه در سراسر جبهه بتعرض پرداخت. امپریالیستهای آلمان چندین شهر شوروی را تصرف کردند و پتروگراد را در معرض تهدید قرار دادند.

توده های مردم انقلابی بدعوت حزب و دولت شوروی برای مبارزه علیه امپریالیستهای آلمان پیا خاستند. واحدهای جوان ارتش سرخ نوین که بسرعت تشکیل شده بودند هجوم اشغالگران آلمانی را قهرمانانه دفع کردند. در پیرامون ناروا و پسکف به درندگان آلمانی پاسخ دندان شکنی داده شد و در نتیجه تعرض نیروهای آلمانی به پتروگراد متوقف گردید.

(۲۵۵) در جلسه کمیته مرکزی حزب که عصر ۱۷ فوریه ۱۹۱۸ تشکیل شده بود، لنین بمناسبت اظهارات فرماندهی آلمان در باره قطع مذاکرات صلح و تجدید جنگ از روز ۱۸ فوریه پیشنهاد نمود بمنظور امضاء قرارداد صلح فوراً به مذاکرات جدیدی با آلمان پرداخته شود. پیشنهاد لنین باکثرت ۶ رأی در مقابل ۵ رأی رد شد.

۱۸ فوریه تعرض آلمانها آغاز گردید. در این روز موضوع عقد قرارداد صلح با آلمان مجدداً در جلسه کمیته مرکزی حزب مورد مذاکره قرار گرفت. تروتسکی و بوخارین بدفاع تبهکارانه از سیاست تحریک آمیز خود مبنی بر ادامه جنگ ادامه میدادند. فقط در دومین جلسه که شب هنگام تشکیل شد پس از درخواست اکید لنین و بیانات استالین و اسوردلف برله امضاء قرارداد صلح، پیشنهاد لنین دائر بر ارسال رادیوگرامی برای دولت آلمان درباره موافقت با امضاء قرارداد صلح طبق شرایط برست لیتفسک، تصویب گردید. در همان موقع رادیوگرام مزبور بتوسط لنین نوشته شد و در جلسه کمیته مرکزی بلشویکها تصویب گردید و بنام شورای کمیسرها ی ملی در نیمه شب ۱۸ فوریه به برلن فرستاده شد.

(۲۵۶) هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه در سال ۱۹۱۷ و در آغاز سال ۱۹۱۸ سازمانهای حزبی ناحیه صنعتی مرکز یعنی استانهای مسکو یاروسلاول، ته ورسک، کاستروها، ولادیمیرسک، اسمولنسک، نیژگورود، تولا، تامبف، کالوژسکایا و ازلف را در یک سازمان متحد نمود. در دوران مبارزه حزب برای صلح برست، رهبری هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو موقتاً به دست «کمونیستهای چپ» (بوخارین، اوسینسکی، لومف، استوکف، ساپرونف، مانتسف، یاکوفلف و سایرین) افتاده بود. مقارن با پائیز سال ۱۹۱۸ هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو عملاً نقش مرکز فراکسیونی ضد حزبی «کمونیستهای چپ» را ایفا میکرد.

قطعنامه انشعابی ضد شوروی که لنین در باره آن سخن میگوید، بعد از آنکه شرایط جدید صلح بتصویب کمیته مرکزی رسیده بود در جلسه محدود هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو صادر گردید.

﴿ادامه دارد. ح. ب﴾